

محمد: انسانی جایز الخطأ و انتقاد پذیر

طرح مسأله: کشیدن کارتون های حضرت محمد در اشکال گوناگون، از نظر مسلمانان اهانت به باورهای دینی مقدس آنان به شمار می رود. گروهی از فیلسوفان تمسخر و حتی اهانت- نه نفرت پراکنی- را یکی از مصادیق حق آزادی بیان به شمار می آورند. یعنی در بحث حدود آزادی بیان، فقط اهانت و تمسخر اقلیت های آسیب پذیر را مستثنا می کنند. به عنوان نمونه، جرمی والدرون- فیلسوف برجسته حقوق و سیاست- تصریح می کند که اهانت، تحقیر و تهدیدی که متوجه اعضای "اقلیتهای آسیب پذیر" (members of vulnerable minorities) است مصداق سخنان نفرت آمیز بوده و لذا باید منع شود. یعنی وقتی گروه هدف اهانت و تمسخر دارای دو شرط باشد، اهانت و تحقیر آنها باید ممنوع و خلاف تلقی شود: (نخست) باید اقلیت باشند، و (دوم) باید آسیب پذیر باشند. دلیل آن هم روشن است، در این موارد تحقیر و اهانت به آنها، ایشان را بیش از پیش در معرض خشونت و تضییع حقوق قرار می دهد.

علم حقوق تنها مبتنی بر اصل عدالت است. عدالت نیز چیزی جز حفاظت از حق هایی نیست که آدمیان برخوردار از آنند. سلب حق بر مبنای علم حقوق مشکل است. اخلاق هم مبتنی بر عدالت (حق)، تکالیف یا اصول هنجاری است (خصوصاً اخلاق کانتی که مبنای مهمترین نظریه عدالت لیبرالی است). اما اخلاق، علاوه بر اینها، مبتنی بر شهود، وجدان، شفقت، احسان، و... است. اخلاق مبتنی بر بخشش و عدم استفاده از حقوق است. یعنی به جای استفاده از حق، از حق خود به طور رایگان می گذرد.

در جهان شکننده کنونی که استفاده از حق اهانت کردن به مقدسات مسلمانان به عمیق تر شدن شکاف جهان اسلام و جهان غرب می انجامد، و ممکن است آتش جنگ هایی را برافروخته سازد که خاموش کردن آنها آسان نباشد، صرف نظر کردن از حق اهانت کردن، فضیلت اخلاقی به شمار می رود.

با این که اهانت کردن به باورها و اشخاص یکی از اصول سی گانه اعلامیه حقوق بشر نیست و به راحتی نمی توان آن را از آن اصول استنتاج کرد، اما بسیاری حق اهانت کردن را از حق آزادی بیان استنتاج می کنند.

اگر این مدعا صادق باشد، براساس حقوق بشر نمی توان خواستار عدم اهانت شد(مگر آن که گفتار نفرت آمیز hate speech باشد)، اما براساس اخلاق جهانی و پیامدهای نامطلوب می توان چنین مطالبه ای را مطرح کرد. یکی از اصول اخلاق جهانی این است که به خاطر نوع دوستی از برخی حقوق خود عدول کنیم.

اخلاق و حقوق هر رأیی که درباره اهانت و تمسخر داشته باشند، مومنان را بی نیاز از فهم درست از متن مقدس شان نمی سازند. همه دینداران مدعی فهم درست و بهتر از متن مقدس هستند، اما همه تفسیرها در یک سطح قرار نداشته و می توان درباره آنها از منظرهای گوناگون داوری کرد.

عموم مسلمانها با رجوع به قرآن، تصویر فوق انسانی و آسمانی از محمد- و دیگر پیامبران- را **اختراع** کردند. در این اختراع، پیامبر آن چنان غیر عادی شد که هر گونه سخن و عملی اهانت به پیامبر به شمار رفت و می رود.

محمد/ پیامبر دیگری با اتکای به قرآن می توان **برساخت** که کاملاً انسان است. می توان ادعا کرد که این **برساخته**، بسیار بیش از اختراع عموم مسلمین به متن وفادارتر است. این تصویر که با مواد خام متن **ساخته می شود**، با درک بشر امروز نیز سازگارتر است.

نوشتار کنونی می کوشد تا سیمای انسانی قرآن از محمد را به تصویر کشیده و نشان دهد که انتقاد از پیامبر اسلام مورد تأیید قرآن است. به تعبیر دیگر، این فهم و تفسیر از قرآن، راهگشای مواجهه ناقدانه با محمد است. پس ما با دو مدل رقیب تفسیر متن روبرو هستیم که هر دو توسط مسلمانها اختراع شده اند. هر دو به متن استناد می کنند، اما **شخصیتی که می سازند**، دو شخصیت متفاوت و بعضاً متعارض اند.

مدعیات نوشتار کنونی به شرح زیرند:

الف- قرآن دو خدای مختلف دارد: خدای متشخص انسانوار و خدای نامتشخص. مفسران راهی جز تأویل دسته ای از آیات به سود دسته ای دیگر ندارند تا تکلیف این دو خدا روشن شود. **اگر لیس کمثله شیء** احکم محکمت قرآن باشد، خدای قرآن همان خدای نامتشخص خواهد بود و کل آیات در پناه این باور اساسی باید از نو تفسیر شوند.

ب- محمد کاملاً انسان و ناگزیر جایز الخطا بود.

پ- خدای متشخص انسانوار قرآن انتقادهای زیادی از پیامبران و حضرت محمد کرده است.

ت- انتقاد از پیامبر اسلام سنت قرآنی است و انتقاد کردن از حضرت محمد با قرآن سازگار است.

روش فهم و تفسیر قرآن

قرآن دستور به "تدبر در [معانی] قرآن" داده است (محمد، ۲۴). منتها تدبر باید روشمند باشد. قرآن می گوید:

"آیا در [معانی] قرآن نمی اندیشید؟ و اگر از نزد کسی غیر خدا بود، در آن اختلاف بسیار می یافتند" (نساء، ۸۲).

معنای این آیه چیست؟ معنای ظاهری آیه این است که در قرآن تناقض و اختلاف وجود ندارد. اما در قرآن اختلاف وجود دارد و مفسران برای حل اختلاف، گروهی از آیات را به سود گروهی دیگر، تأویل کرده اند تا اختلاف مرتفع شود. این روش درست و یکی از اصول هرمنوتیک است.

اصل حمل به احسن (Principle of Charity) داند دیویدسون شرط ضروری امکان فهم و تفسیر است. براین مبنا باید فرض کرد که گفتار و رفتار دیگران عقلانی بوده و عمدتاً شبیه باورهای ماست. به گفته

دیویدسون اصل حمل به احسن "به ما به نحو تقریباً عامی توصیه می‌کند که نظریه‌های تفسیری را ترجیح دهیم که عدم توافق را به حداقل می‌رسانند" (Davidson, 2001/1, xix). اگر متن را به گونه ای تفسیر نکنیم که عمدتاً منسجم و صادق باشد، نویسنده/گوینده را عاقل به شمار نیاورده ایم.

اصل حمل به احسن محصول دو اصل انسجام منطقی و اصل تطابق است. مطابق اصل اول مفسر می‌بایست میزانی از انسجام منطقی را در سخنان گوینده کشف کند، و مطابق اصل دوم، مفسر باید فرض کند که گوینده در حال پاسخ گفتن به همان خصیصه‌هایی از جهان است که او (مفسر) تحت شرایط مشابه به آنها پاسخ می‌گفت (Davidson, 1991: 211).

براین اساس، تناقض درونی متن پذیرفتنی نیست: "هیچ کس نمی‌تواند به قضیه‌ای دارای صورت (الف و نه‌الف) باور داشته باشد در حالی که درک می‌کند که قضیه مذکور آن صورت را دارا است" (Davidson, 1985: 198).

هماهنگی آیات قرآن در آیه زیر هم تأیید شده است: "خداوند بهترین سخن را در هیأت کتابی همگون و مکرر فرو فرستاد" (زمر، ۲۳). به تعبیر دیگر، به عنوان یک اصل روش شناختی، باید قرآن را منسجم و هماهنگ فهمید و تفسیر کرد.

براساس اصل انسانیت (Principle of Humanity) گفتار و رفتار انسان‌ها در کل و عموماً عقلانی است، نه همیشه.

بر مبنای اصل اصالت ظهور مقبول شیعیان و اهل تسنن، عقلا معانی الفاظ را به ظاهر آنها باز می‌گردانند، مگر آن که دلیلی برای معنای خلاف ظاهر اقامه شود. شارع نیز شیوه جدید اختراع نکرده و سیره عقلا را تأیید و امضا کرده است.

بر اساس اصل حمل بر احسن باید تفسیری سازگار از تمامی آیات قرآن ارائه کرد. بر اساس اصل حجیت معنای ظواهر الفاظ نیز باید معنای ظاهر الفاظ قرآن را در نظر گرفت مگر آن که دلیلی ایجاب کند که از معنای ظاهری عدول کنیم.

بشریت مبنای اختلاف اسلام و مسیحیت

مسیحیت حول شخصیت مسیح می‌گردد، او خدای متجسم زمینی است. تجسد (The Incarnation) یعنی خداوند در شخص عیسی مسیح تبدیل به بشر شد (متی، باب ۱۱، آیه ۲۷. یوحنا، باب ۱۴، آیات ۵-۷. یوحنا، باب ۱، آیه ۱۸. به مسیح اعتراض می‌کنند که خود را با خدا برابر می‌سازد. در پاسخ مفصل، این مدعا را انکار نمی‌کند: یوحنا، باب ۵، آیات ۴۷-۱۷). اما اسلام حول محور قرآن می‌چرخد و مسلمانان در عین ارادت فراوانی که به حضرت محمد دارند، قرآن را اساس مسلمانی و هویت خود قرار داده‌اند (مسیح محوری در برابر قرآن محوری). برای این که عموم مسلمان‌ها بر این باورند:

الف- تمامی قرآن با همه الفاظش سخنان خداوند است. ب- تنها نقش محمد- مانند نامه رسان ها- انتقال سخنان خداوند بوده است. پ- محمد در انتقال دقیق سخنان خداوند مصون از هرگونه خطایی بوده است. ت- محمد مهبط وحی قرار گرفته و به همین دلیل جایگاهی استثنایی و ویژه نزد خداوند داشته است. ث- قرآن به عنوان سخنان خداوند، متنی مقدس- یعنی پاک، کامل، بی چون و چرا- است.

قرآن تأکید فراوانی بر انسان بودن محمد و تمامی پیامبران دارد. عارفان مسلمان این تأکید را نادیده گرفته و پیامبر را به شخصیتی سراپا الهی تبدیل کردند. قرآن به محمد می گوید:

"بگو من بشری همانند شما هستم، با این تفاوت که به من وحی می شود" (کَهِف، ۱۱۰).

"بگو پاک و منزّه است پروردگارم؛ آیا من جز بشری هستم که پیامبرم" (اسراء، ۹۳).

به روایت قرآن، همه پیامبران بر بشر بودن خود تأکید می ورزیدند:

"پیامبرانشان به ایشان گفتند [آری] ما جز انسان هایی مانند شما نیستیم" (ابراهیم، ۱۱).

اما برای مخاطبان پیامبران قابل قبول نبود که فرستاده خداوند بشری همانند آنان باشد. لذا اعتراض می کردند:

"آیا خداوند بشری را به پیامبری فرستاده است" (اسراء، ۹۴).

"گفتند این [مرد] جز بشری همانند شما نیست" (مومنون، ۳۳).

در جنگ احد مشرکان شایعه کردند که پیامبر را کشته اند. به همین دلیل عده ای از مسلمانان گریختند. سپس این آیه نازل شد:

"و محمد جز پیامبری نیست که پیش از او هم پیامبرانی بوده اند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود [از پیروی او و عقیده او] باز می گردید" (آل عمران، ۱۴۴).

در این آیه بر ساحت دیگری- یعنی مرگ- از بشری بودن محمد تأکید می شود، با این تفاوت که "محمد پیامبر الهی است" (فتح، ۲۹).

شاهد تاریخی دیگری هم موید این مدعاست. محمد از همان آغاز رسالتش در مکه با مسیحیان دارای روابط خوبی بود. پس از اولین باری که فرشته وحی بر او ظاهر شد، دچار تردید شد که چه تجربه ای را از سر گذارانده است. همسرش وی را به نزد ورقة بن نوفل- پسر عمویش- برد که کاهنی مسیحی بود و وی تأیید کرد که بر او وحی شده است.

قرآن مسیح را "کلمه خدا" نامیده است (آل عمران، ۳۹ و ۴۵. نسأ، ۱۷۱). روایت قرآن از مسیح با روایت انجیل مشابهت های فراوانی دارد. اما یک نکته موجب شد تا میان محمد و مسیحیان در دوران مدینه اختلاف بروز کند. مسیحیان مدینه مسیح را "پسر خدا" (توبه، ۳۰) به شمار می آوردند، اما قرآن مسیح را

هم "بشر" و "بنده خدا" (مریم، ۳۰) خوانده و ادعای فرزند خدا بودن یا خدای متجسم را شرک آمیز می‌داند:

"سزاوار نیست که خداوند فرزندی برگیرد، او منزله است، آن گاه که کاری مقرر فرماید فقط به آن می‌گوید، موجود شو، و بیدرنگ موجود می‌شود" (مریم، ۳۵).

بدین ترتیب، توحید (monotheism) و تنزیه (separation) الهی و بشر بودن غیر خدا- از جمله پیامبران- اساس کار است.

فوق بشری ساختن محمد

متکلمان و فقیهان و مفسران مسلمان با نظریه عصمت ([Impeccability](#)) از پیامبر انسانیت زدایی کردند، برای این که انسان موجودی جایز الخطاست و اگر موجودی به طور مطلق مصون از هرگونه خطایی باشد، آن موجود انسان نیست. شیعیان به عصمت مطلق پیامبر باور دارند، اما گروهی از اهل تسنن عصمت را به دریافت و ابلاغ وحی منحصر کرده و سهو و نسیان و گناهان صغیره را بر پیامبر- خصوصاً در دوران قبل از پیامبری- جایز به شمار می‌آورند.

از فقها و متکلمان شیعه، شیخ صدوق سهو نبی را جایز دانسته و آن را به فاعلیت خداوند نسبت داده که بنابر مصلحت پیامبر را دچار سهو می‌کند. یکی از ادله شیخ صدوق این است که پیامبر خدا نیست. نکته جالب توجه این است که شیخ صدوق می‌گوید فقط غلات شیعه منکر سهو نبی بوده و نفی سهو نبی اولین مرتبه غلو است. به تعبیر دیگر، اگر کسی منکر سهو نبی شود، یکی از غلات خواهد بود (شیخ صدوق، [من لایحضره الفقیه](#)، ج ۱، صص ۲۵۰-۲۴۹. بند ۱۰۳۱).

با کدام شواهد و قرائن عقلی و برون دینی می‌توان نشان داد که خداوند با یک فرد خاص (موسی، عیسی، محمد، و...) سخن گفته است؟ در غیاب چنان شواهد و قرائنی، مسلمانان بر مبنای پیش فرض های نامدلل، ادعا کرده اند که پیامبران معصوم هستند. مدعای عصمت با دلایل عقلی و شواهد درون متنی (قرآن) تأیید نمی‌شود. قرآن نه تنها هیچ ادعای صریحی درباره عصمت پیامبر اسلام یا همه پیامبران ندارد، بلکه آیات فراوانی دارد که درست معکوس این ادعا هستند.

به همین جهت معتقدان به عصمت انبیا از معنای ظاهری آیات گذر کرده و به تأویل‌های ناموجهی توسل جسته‌اند. به عنوان نمونه، آنان می‌گویند که قرآن ابراهیم و اسحاق و یعقوب و موسی و یعقوب را "اخلاص یافته" به شمار آورده (ص، ۴۶-۴۵. مریم، ۵۱. یوسف، ۲۴) و گفته است که شیطان همه را- جز اخلاص یافتگان- گمراه خواهد ساخت (ص، ۸۳-۸۲). اما تحویل (ردی یوس) اخلاص به عصمت ناموجه است.

برخی برای اثبات عصمت انبیا به صدیق خواندن برخی از آنان استناد کرده‌اند. قرآن ابراهیم (مریم، ۴۱)، ادریس (مریم، ۵۶)، یوسف (یوسف، ۴۶) و مریم (مائده، ۷۵) را "صدیق" و "صدیقه" - صیغه مونث صدیق- خوانده است. صدیق به معنای عصمت نیست، برای این که همین صفت برای مومنان به خدا و

پیامبرانش نیز در قرآن به کار رفته است (حدید، ۱۹). صدیقان برترین یاران پیامبران هستند (نساء، ۶۹). محمد این لقب را به ابوبکر داد و مسلمانان وی را معصوم به شمار نمی‌آورند.

از سوی دیگر گفته‌اند که قرآن گفته است که خداوند ابراهیم را به امامت/پیشوایی مردم گمارد. وقتی ابراهیم همین منصب را برای فرزندان خود درخواست کرد، خدا گفت: "عهد من به ستمکاران نمی‌رسد" (بقره، ۱۲۴). ستمکار نبودن امام و پیشوا یک مدعاست، و عصمت از هرگونه خطا و گناه، مدعایی دیگر.

شاهد دیگر معتقدان به عصمت آیه دیگری از قرآن درباره محمد است:

"و از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید. آن جز وحیی نیست که به او فرستاده می‌شود" (نجم، ۳-۴).

اولاً: سوره نجم بیست و سومین سوره ای است که نازل شده است. به مشرکان مکه پاسخ می‌دهد که محمد قرآن را خودش از سر هوای نفس نساخته، بلکه وحی خداوند است. معنای هوی باید در سیاقی (کانتکس) فهمیده شود که مشرکان علیه محمد به راه انداخته بودند. جمله ای ناظر به گفت و گوی قرآن و مشرکان است.

ثانیاً: خطاهای آدمیان به دو نوع اخلاقی و معرفتی تقسیم می‌شوند. از سر هوی سخن گفتن، یکی از انواع خطاهای اخلاقی است. مگر همه آدمیان - مثلاً فیلسوفان و ریاضیدانها و دانشمندان - وقتی حرف می‌زنند، از سر هوی و هوس سخن می‌گویند؟

اما خطاهای غیر اخلاقی نیز وجود دارند: جهل بسیط، جهل مرکب، نسیان، سهو، خطای محاسباتی، و...؛ بدین ترتیب، از این آیه نمی‌توان عصمت مطلق انبیا را استنتاج کرد. به عنوان نمونه به خطای زیر از پیامبر بنگرید:

"خداوند از تو درگذرد، چرا پیش از آن که حال راستگویان بر تو معلوم گردد و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی؟" (توبه، ۴۳).

سوره توبه یک سال قبل از وفات حضرت محمد نازل شد و بسیاری آن را آخرین سوره ای می‌دانند که نازل شده است (سیوطی، *الاتقان فی علوم القرآن*، صص ۸۷-۱۰. البخاری، *صحیح البخاری*، ج ۶، ص ۱۲۳. زمخشری، *الکشاف*، ج ۲، ص ۷۲۳). این عتاب شدید در آخرین سوره نازل شده و پایان عمر پیامبر نافی مدعای عصمت است.

زمخشری در شرح معنای آیه نوشته است: "خطا کردی و کار درستی انجام ندادی. وقتی از تو اجازه خواستند که در جهاد شرکت نکنند، قبل از آن که راست و دروغ عذر آنان بر تو روشن شود، به آنان اجازه دادی. خداوند محمد را به دلیل اجازه دادن به منافقان و اسیر گرفتن مورد عتاب قرار داده است". این خطای تشخیص است.

ثالثاً: قرآنی که گفته محمد از سر هوی سخن نمی‌گوید، در ده ها آیه عتاب آمیز با او سخن گفته است. اگر قرار است تناقض های ظاهری قرآن مرتفع شود، باید معنای از سر هوی سخن نگفتن پیامبر را با ده ها آیه

عتاب آمیز- از جمله آیاتی که او را مکلف می سازند که از هوی و هوس گمراهان پیروی نکند- سازگار کرد.

دلایل قرآنی نفی عصمت

چند آیه قرآن در نفی عصمت انبیاء به شرح زیر است:

الف- داستان حضرت نوح: به روایت قرآن نوح خواستار عذاب الهی قومش می شود، برای این که ایمان نمی آورد. خدا درخواست او را می پذیرد و به او فرمان می دهد تا کشتی بسازند و گروه مومنان به همراه او بروند تا بقیه هلاک شوند. نوح از خداوند درباره فرزندش درخواست می کند:

"نوح پروردگارش را ندا داد و گفت پروردگارا پسر من از خانواده من است و البته وعده تو نیز راست و درست است و تو داورترین داورانی. فرمود ای نوح او [در حقیقت] از خانواده تو نیست؛ او [را] عملی ناشایسته است؛ پس از من چیزی خواه که به [حقیقت] آن آگاهی نداری؛ من پندت می دهم که مبدا از نادانان باشی. گفت پروردگارا من به تو پناه می برم که مبدا چیزی را که به آن آگاهی ندارم، از تو بخواهم، و اگر مرا نیامرزی و بر من رحمت نیاوری، از زیانکاران خواهم بود" (هود، ۴۵-۴۷).

ب- برادران حضرت یوسف به نزد او می روند و یوسف برای این که بنیامین را نزد خود نگاه دارد، جام پادشاه را با ترفندی در بار بنیامین گذاشته، سپس دروغ گفته و به برادرانش تهمت دزدی می زند:

"و چون ساز و برگ آنان را آماده ساختند [به فرمان یوسف] جام [پادشاه] را در خرچین برادرش [بنیامین] گذاشت. سپس منادی ندا در داد که ای کاروانیان شما دزدید. گفتند- و رو به ایشان آوردند- که مگر چه گم کرده اید. گفتند جام پادشاه را گم کرده ایم؛ و هر کس آن را بیاورد، بار شتری [آذوقه جایزه] دارد و من این [وعده] را ضامنم. گفتند به خدا خودتان می دانید که ما نیامده ایم که در این سرزمین فتنه و فساد کنیم و ما دزد نیستیم. گفتند جزای آن [سرقت] اگر شما دروغگو باشید، چه باشد. [اینان در پاسخ] گفتند هر کس که [جام] در خرچین او پیدا شود، خودش [برده شود و اسارتش] جزای آن باشد، که ما، به این شیوه ستمکاران [سارق] را کیفر دهیم. [پذیرفتند] و آغاز به جست و جوی باردانهای ایشان پیش از باردان برادر [ابوینی] اش کرد، [سرانجام] آن را از باردان برادرش بیرون آورد؛ بدینسان به یوسف تدبیر و ترفند آموختیم [زیرا] نمی توانست برادرش را طبق رسم و آیین پادشاه، بازداشت کند" (یوسف، ۷۶-۷۰).

زمخشری با مشکل تهمت زدن و دروغگویی یوسف از یک سو، و تدبیر الهی خواندن آن، از دیگر سو، مواجه بود. می گوید خداوند نمی تواند به ردیلت اخلاقی فرمان دهد. سپس در توجیه آن می نویسد:

"درباره حکم این تدبیر باید گفت که مانند حیل شرعی است که برای رعایت مصالح و منافع دینی از آن استفاده می شود، چنان که خدای متعال به ایوب می فرماید "وخذ بیدک ضغثاً" (ص، ۴۴) تا از تازیانه زدن رهایی یابد و سوگند خود را نشکند و مانند این سخن ابراهیم که برای رهایی از دست شخص کافری درباره همسرش گفت که او خواهر من است [کتاب مقدس، پیدایش، باب ۱۲، آیات ۲۰-۱۱] و شرایع، سراسر مصالح هستند و همواره برای نیفتادن در تباهی و فساد راهی هست و خدای متعال در این حيله که

به یوسف تلقین کرد مصالح بزرگی را در نظر داشت و آن را نردبان و راهی برای رسیدن به آن قرار داد و در نتیجه نیکو و زیباست و چنان که پیش از این گفتیم با این حال ویژگی های زشت از آن زدوده شده است."

اگر یوسف دروغ گفته و تهمت زده باشد، مدعای عصمت انبیاء ابطال می شود. یا نظریه عصمت را باید به گونه ای معنا کرد که با دروغگویی و تهمت زنی سازگار افتد. البته ممکن است گفته شود که صرف دروغگویی و تهمت زنی- اگر ناروا نباشد- فرد را از عصمت نمی اندازد. زمخشری هم کوشیده است تا با تابع مصلحت کردن این کنش، توجیهی اخلاقی برای آن بر سازد.

پ- حضرت ایوب قسم خورده بود که همسرش را یکصد تازیانه بزند. خداوند برای نشکستن سوگندش، آن را به یک بار زدن تقلیل داد:

"و [به ایوب به رعایت عهدی که کرده بود، گفتیم] دسته ای چوب ترکه به دستت بگیر، و با آن [همسرت را] بزن، و سوگند مشکن؛ ما او را شکبیا یافتیم، چه نیکو بنده ای که تواب بود" (ص، ۴۴).

برای چه باید همسری که در تمامی سختی های عجیب در کنار شوهرش بوده، نواخته شود؟

ت- به روایت قرآن، حضرت موسی مرتکب عمل قتل شده و سپس آن را کار شیطان به شمار آورده و از خداوند طلب بخشش می کند و خدا هم وی را می بخشد:

"و او در هنگامی که مردم شهر [سرگرم و] بی خبر بودند وارد شهر شد، آن گاه در آنجا دو مرد را یافت که با هم سخت ستیزه می کردند. این یک از پیروانش، و آن یک از دشمنانش [بود]، آن گاه کسی که از پیروانش بود، در برابر کسی که از دشمنانش بود، از او یاری خواست، پس موسی مشتکی به او زد که کارش ساخته شد. [موسی تکان خورد و] گفت این کار شیطان بود، که او دشمن و گمراه کننده ای آشکار است. گفت پروردگارا من بر خود ستم کردم، مرا بیامرز، آن گاه [خداوند] او را آمرزید، چرا که او مهربان است. گفت پروردگارا به خاطر لطفی که در حق من کردی هرگز پشتیبان گناهکاران نخواهم شد. سپس ترسان و نگران در شهر می گشت، ناگهان همان کسی که دیروز از او یاری خواسته بود، باز از او فریادری خواست. موسی [برآشفته و] به او گفت تو واقعاً ندانمکاری. و چون خواست به کسی که دشمن هر دویشان بود حملمرا بکشی همان طور که دیروز کسی را کشتی؛ نه برد، گفت ای موسی می خواهی مرا بکشی همان طور که دیروز کسی را کشتی؛ نمی خواهی مگر این که زورگوی ستمگری در این سرزمین باشی، و نمی خواهی از نیکوکاران باشی" (قصص، ۱۹-۱۵).

فخر رازی استغفار موسی را درخواست پرده پوشی راز قتل و نرساندن خبر آن را به گوش فرعون به شمار آورده است.

در آیات دیگر قرآن نیز موسی به ارتکاب این قتل اعتراف کرده است:

"[موسی] گفت پروردگارا من یکی از ایشان را کشته ام و می ترسم که مرا بکشند" (قصص، ۳۳).

"و آنان را بر من [ادعای] گناهی هست، لذا می‌ترسم که مرا بکشند" (شعراً، ۱۴).

فرعون عمل قتل موسی را به رخس می‌کشد. موسی به او پاسخ می‌دهد:

"آن کار را در هنگامی کردم که از ضلالت پیشگان بودم" (شعراً، ۲۰).

اگر بتوان دروغ‌گویی و تهمت زنی را مصلحتی کرد، آیا کشتن یک فرد را هم می‌توان تابع مصلحتی کرد تا بر عصمت انبیا خدشه ای وارد نیاید؟

ث- به روایت قرآن، لوط یکی از پیامبران است (شعراً، ۱۶۰ و ۱۶۲. صافات، ۱۳۳). قرآن او را برخوردار از فضایل حکمت و علم (انبیاء، ۷۴) معرفی کرده است. وقتی قوم او که کارشان کام گرفتن از "جوانان خوبرو" بود، به خانه او هجوم بردند تا به فرشتگانی که به شکل جوانان خوبرو در آمده بودند تجاوز کنند، او خطاب به آنان گفت:

"و قومش شتابان به سوی او هجوم آوردند و هم آنان بودند که مرتکب کارهای ناشایست می شدند. [لوط] گفت ای قوم من اینان دختران من هستند، آنان برای شما پاکیزه تر و رواترند؛ پس از خدا پروا کنید و مرا در کار و بار مهمانانم خوار و رسوا مسازید؛ آیا در میان شما مردی فهیم نیست. گفتند خوب می‌دانی که ما با دخترانت کاری نداریم و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم" (هود، ۷۹-۷۸).

مفسران برای این که با مسأله پیشنهاد زنا مواجه نشوند، نوشته اند که لوط به قومش پیشنهاد کرد که به جای عمل لواط به دخترانش ازدواج کنند. منتها مشکل این است که اولاً: دو دختر را نمی‌توان به ازدواج همه افراد قوم مهاجم در آورد. به همین خاطر زمخشری برای حل مسأله گفته است که مهاجمان دو رهبر داشتند و لوط قصد داشت تا دخترانش را به ازدواج آن دو در آورد. اما معلوم نیست بدین ترتیب چگونه بقیه متجاوزان راضی می‌شدند؟ ثانیاً: به روایت کتاب مقدس دو دختر لوط، باکره و دارای نامزد بودند. به همین دلیل فرشتگان به لوط می‌گویند که "پسران و دختران و دامادان و هر کسی را که داری از این شهر بیرون ببر" (پیدایش، باب ۱۹، آیات: ۲۹-۱). ثالثاً: مشکل ازدواج مومن با کافر پیش می‌آید. زمخشری گفته هنوز ازدواج مومن با کافر حرام نشده بود، چنان که حضرت محمد "نیز پیش از نزول وحی دو دخترش را به ازدواج عتبه بن ابی لهب و ابی العاص بن وائل در آورد، در حالی که هر دوی آنان کافر بودند".

ج- داستان حضرت داوود: مفسرانی چون زمخشری، میبیدی، [طبرسی](#) و ابوالفتوح ناباورانه این داستان را نقل کرده اند که داوود به طور اتفاقی چشمش به زنی زیبارو- که همسر سردار بزرگش اوریاء بود- افتاد و شیفته او شد. برای تصاحب همسرش، اوریاء را به جنگی فرستاد که سرنوشتش پیروزی و یا شکست بود. هر بار که پیروز می‌شد، این عمل دوباره تکرار می‌شد تا این که به شهادت رسید. با این که خود ۹۹ همسر داشت، با همسر او نیز ازدواج کرد. قرآن این موضوع را با فرستادن دو فرشته برای داوری در نزاع به رخ داوود می‌کشد. پس از تنبیه یافتن داوود، او توبه کرده و خدا از او می‌پذیرد:

"آیا خبر اصحاب دعوی به تو رسیده است که از دیوار محراب او بالا رفتند. آن گاه که [ناگهان] بر داود وارد شدند و او از ایشان هراسید؛ گفتند مترس، اصحاب دعوی هستی که بعضی از ما بر دیگری ستم کرده است، پس در میان ما به حق دآوری کن، و بیداد مکن و ما را به راه راست راهنمایی کن. [یکی از آنان گفت:] این دوست من است که نود و نه میش دارد، و من یک میش تنها دارم، و می گوید آن را هم به من واگذار و با من درشتگویی می کند. [داود] گفت به راستی با خواستن میش تو و افزودنش به میشهای خود، در حق تو ستم کرده است، و بسیاری از شریکان هستند که در حق همدیگر ستم می کنند، مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته پیش گرفته باشند، و ایشان [به واقع] اندک شمارند؛ و داود دانست که ما او را آزموده ایم، آن گاه به درگاه پروردگارش استغفار کرد، و به سجده در افتاد و توبه کرد. آن گاه این امر را بر او آمرزیدیم، و او را در روی زمین خلیفه [خود] بر گماشتیم، پس در میان مردم به حق دآوری کن، و از هوی و هوس پیروی مکن، که تو را از راه خدا گمراه کند" (ص، ۲۶ - ۲۱).

زمخشری برای دور کردن این عمل اخلاقاً ناموجه از داود، توجیهی آفریده است. می گوید، در زمان داود مرسوم بود که اگر فردی از همسر دیگری خوشش می آمد، از او می خواست که همسرش را طلاق دهد. سپس وی با همسر او ازدواج می کرد. انصار هم همین همکاری را با مهاجران در زمان پیامبر انجام دادند. داود هم از اوریا خواسته تا از همسرش کناره بگیرد تا بتواند با او ازدواج کند.

زمخشری به این پرسش پاسخ نمی گوید که اگر این امر عرف بوده و شرع و اخلاق آن را به رسمیت می شناختند، چرا خداوند داشتن ۹۹ همسر و تصاحب تنها همسر دیگری را ستمگری به شمار آورده است؟ چرا داود توبه می کند؟ توبه برای چه گناهی صورت گرفته است؟ گزارش تورات از این رویداد صریحاً از زنای محصنه خبر می دهد که متعاقباً خداوند فرزند حرام زاده را کشته و داوود را مجازات می کند.

دلایل بشریت و انسانیت محمد

یکم- فراموشی

فراموشی یکی از ویژگی های انسانی است و ممکن است آدمی از سر فراموشی مرتکب خطا شود. "انساء" در قرآن را باید به گونه ای معنا کرد که با دیگر آیات نیز سازگار باشد. قرآن درباره خداوند می گوید:

"و پروردگارت فراموشکار نیست" (مریم، ۶۴).

درباره حضرت آدم می گوید:

"و از پیش به آدم سفارش کردیم، ولی فراموش کرد، و در او عزمی استوار نیافتیم... آن گاه گفتیم ای آدم این [ابلیس] دشمن تو و [دشمن] همسرت است، مبادا شما را از بهشت آواره کند که در رنج افتی... سپس شیطان او را وسوسه کرد، گفت ای آدم آیا می خواهی درخت جاودانگی و سلطنت بی انقراض را نشانت دهم. آن گاه از آن [درخت ممنوعه] خوردند و عورت‌هایشان بر آنان آشکار شد و برگ [درختان] بهشتی می

چسباندند [تا پوشیده شود] و بدینسان آدم از امر پروردگارش سرپیچی کرد و گمراه شد" (طه، ۱۲۱-۱۱۵).

درباره حضرت یوسف می گوید:

"و به یکی از آن دو که گمان می کرد رهایی یافتنی است، گفت مرا نزد سرورت یاد کن؛ آن گاه شیطان یاد سرورش را از خاطر او برد، لذا [یوسف] چند [هفت] سال در زندان ماند" (یوسف، ۴۲).

درباره حضرت موسی به صراحت در دو آیه فراموشی را به او نسبت می دهد:

"و چنین بود که موسی به شاگردش گفت دست از سیر و طلب ندارم تا به مجمع البحرین برسم، یا آن که روزگاری دراز ببیمایم. و چون به مجمع بین آن دو [دریا] رسیدند ماهی شان را فراموش کردند که راهش را به میان دریا در پیش گرفته بود و روانه شده بود" (کهف، ۶۱-۶۰).

"[خضر] گفت مگر نگفتمت که تو همپای من صبر نتوانی کرد. [موسی] گفت مرا به خاطر آنچه فراموش کردم مواخذه مکن و کار را بر من سخت مگیر" (کهف، ۷۲-۷۳).

درباره پیامبر اسلام می گوید:

"اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، بعد از آن که به یاد آوردی با قوم ستمکار منشین" (انعام، ۶۸).

زمخشری در تفسیر آیه دو نظر می آورد. اول- هر گاه شیطان نهی الهی درباره همنشینی با ریشخند کنندگان آیات خداوند را از یاد پیامبر برد، به محض به یاد آوردن نهی الهی، باید از همنشینی با آنان خودداری کند. دوم- به حکم عقل نیز همنشینی با ریشخندکنندگان آیات خداوند ناپسند است. اگر شیطان این حکم عقلانی را از یاد پیامبر برد، حال که زشتی این عمل را به تو یادآور شده ایم، با آنان منشین.

در هر دو حالت، به فراموشی افکندن پیامبر توسط شیطان، ممکن به شمار آمده است.

به روایت زمخشری، قریش از پیامبر درباره روح، اصحاب کهف و ذوالقرنین پرسش کردند. محمد به آنان گفت: "فردا به نزد من بیایید، به شما پاسخ می دهم" و "ان شاء الله" نگفت. وحی نیامد و این قضیه بر آن حضرت گران آمد و قریشان او در دروغگو قلمداد کردند. بعداً این آیات نازل شد:

"و هرگز در هیچ کاری مگو که من فردا کننده آن هستم. [و بگو] مگر آن که خدا بخواهد؛ و چون [انشاء الله گفتن را] فراموش کردی [هنگامی که به یاد آوردی] پروردگارت را یاد کن و بگو باشد که پروردگارت مرا به راهی نزدیکتر از این به صوب هدایت کند" (کهف، ۲۴-۲۳).

به نوشته زمخشری معنای آیه این است که چون انشاء الله گفتن را فراموش کردی، سپس به یادت آمد، پس از یادآوری، فراموشی ات را جبران کن و آن را بگو. در ادامه می نویسد: "برخی دیگر از مفسران گفته اند مراد از این عبارت می تواند آن باشد که اگر بخشی از فرامین الهی را فراموش کردی، پروردگارت را یاد کن و نیز گفته اند منظور عبارت این است که اگر دچار فراموشی شدی، خدا را یاد کن تا موضوع

فراموش شده را به یاد آوری... در نهایت باید گفت از ظاهر عبارت چنین می توان فهمید که خطاب به پیامبر اکرم می فرماید: "هر کار [یا چیزی] را که فراموش کردی، خدایت را یاد کن." و یاد کردن خدا در لحظه فراموشی آن است که شخص بگوید: "امیدوارم خداوند به جای این امر فراموش شده مرا به چیزی دیگر رهنمون شود که بارها از آن بهتر باشد"... چه بسا فراموشی چیزی برای انسان بهتر باشد، چنان که می فرماید: "أَوْ نُنْسِيهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا" (بقره، ۱۰۶).

آیه یی که زمخشری در انتها بدان استناد کرده به شرح زیر است:

"اگر آیه یی را نسخ کنیم یا فراموش بگردانیم بهتر از آن یا مانند آن را بیاوریم. مگر نمی دانی که خدا بر همه چیزی توانا است" (بقره، ۱۰۶).

شیخ ابوالفتوح رازی- مفسر شیعی- در تفسیر خود **روض الجنان و روح الجنان** درباره این آیه نوشته است:

"سهل بن حنیف گفت یک روز مردی در مجلس رسول بر پای خاست و گفت: یا رسول الله چند آیه از قرآن می دانستم که شب در نماز خواندم، دوش برخاستم فراموش کرده بودم چندان که خواستم تا یاد آرم یک حرف یادم نیامد؛ و دیگری برخاست و گفت: مرا هم این افتاد، و دیگری همچنین. رسول گفت: ندانید که چرا چنین بود، خدای تعالی این آیت ها منسوخ کرد؛ و چون آیتی را منسوخ کند از یاد و دل ها ببرد. و این یک قول در معنی **أَوْ نُنْسِيهَا**...." (ابوالفتوح، تفسیر، ج ۱، ص ۲۸۸).

منابع اصلی شیعیان 12 روایت و منابع اهل تسنن بیش از اینها درباره سهو پیامبر در نماز نقل کرده اند (صحیح مسلم، ۲/۸۵...، سنن ابن ماجه: ۱/۳۸۳، ط بیروت). به دو نمونه شیعی روایات بنگرید:

الف- سعید اعرج می گوید: از امام صادق شنیدم که فرمود: "رسول خدا نماز خواند و در دو رکعتی سلام داد، کسی از پشت سرش پرسید در نماز تغییری رخ داده است؟ فرمود: چه طور؟ گفتند: شما دو رکعت خواندید. فرمود: ای ذا الیدین [دو دست] آیا همین طور است که می گویند؟ عرض کرد بلی، سپس دو رکعت دیگر خواند و نماز را در چهار رکعتی تمام کرد. امام فرمود: خداوند از جهت رحمت به امت، پیامبر را مبتلا به فراموشی کرد" (فروع الکافی: ۳/۳۵۷؛ وسائل لاشیعه: ۵/۳۱۱، ط اسلامیة).

ب- از ابن عمر روایت شده است که رسول خدا سهو نمود و در دو رکعتی سلام داد و مردی به نام ذو الیدین پرسید که آیا نماز کم شده و یا فراموش کردی؟ پیامبر فرمود: نه نماز کم شده و نه فراموش کردم. مرد گفت: پس تو دو رکعت خواندی. پیامبر از مردم پرسید آیا همان طور است که ذو الیدین می گوید؟ گفتند: بله. پیامبر در جلو ایستاد و دو رکعت دیگر خواند و سلام داد و سپس دو سجده سهو به جا آورد" (سنن ابن ماجه: ۱/۳۸۳، دار الفکر بیروت).

شیخ صدوق معتقد بود که نمی توان این گونه روایات را رد کرد. وی مدعای خود را با استدلال استادش- ابن ولید- تأیید می کند که گفته: "اگر جایز باشد که اخبار وارده در این باره را رد کنیم، جایز خواهد بود

که همه اخبار را رد کنیم، و رد همه اخبار مستلزم ابطال دین و شریعت است" (شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۱، صص ۲۵۰-۲۴۹. بند ۱۰۳۱).

به تعبیر دیگر، وثاقت تاریخی قرآن موجود نیز با همین روایات تأیید می‌گردد. از این رو، انکار بدون مبنای روایات، به انکار قرآن خواهد انجامید.

علامه محمد تقی شوشتری در تأیید مدعای شیخ صدوق گفته است که ۱۲ روایت سهو نبی منابع شیعی توسط افراد مهمی نقل شده و این روایات موافق قرآن نیز هستند که معیار صحت و عدم صحت روایاتند. سپس می‌افزاید:

"سهو نبی در امور عادی از چیزهایی است که دلیل نقلی به آن دلالت می‌کند و دلیل عقلی از آن منع نمی‌کند پس لازم است که بپذیریم و در سهو نبی در نماز، احدی از امامیه پیش از مفید اختلاف نکرده است، او اولین کسی است که به خاطر شبهه‌ای که به ذهنش رسیده است، سهو نبی را انکار کرده است و شیخ طوسی از او پیروی نموده و دیگران بر حسب روش متأخران در تبعیت از شیخ، به متابعت از او برخاسته‌اند ولی سید مرتضی با این که شاگرد شیخ مفید است از او تبعیت ننموده است... درست است که مقتضای دلیل، جواز سهو است ولی در عصر ما عدم جواز سهو نبی از ضروریات مذهب می‌باشد چنان که جزئیت شهادت به ولایت علی در اذان چنین شده است و لکن سزاوار این است که از حق پیروی شود" (محمد تقی شوشتری، رسالة فی سهو النبی. به صورت خطی در انتهای جلد ۱۱ قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشیعة و محدثیهم منتشر شده است).

فخر رازی هم به تفصیل درباره این آیه سخن گفته و وجوه مختلف آن را بررسی کرده است. مطابق یک خوانش، "ننساها" به معنای فراموش کردن است.

شیخ محمد طاهر بن عاشورا در تفسیر التحریر و التئویر فراموشی دادن (فراموشاندن) پیامبر را مشروط بر آن که فراموشی به تذکر بیبوندد، جایز به شمار آورده است (التحریر و التئویر، ج ۱، ص ۶۴۴).

در سوره مکی اعلی خطاب به پیامبر می‌گوید:

"[قرآن را] را به تو آموزش خواهیم داد پس فراموش نخواهی کرد. مگر آنچه خدا بخواهد" (اعلی، ۶-۷).

زمخشری نوشته که جبرئیل قرآن را به گونه ای به تو آموزش می‌دهد که آن را فراموش نخواهی کرد. سپس در معنای "مگر آنچه خدا بخواهد"، چند امر را مطرح کرده است. اول- مطابق آیه ۱۰۶ بقره خداوند با نسخ حکم و تلاوت آن را از یادت ببرد. دوم- پیامبر در خواندن آیات عجله می‌کرد. به او گفته شد شتاب نکن تا جبرئیل به گونه ای به تو بیاموزاند که فراموش نکنی. اگر فراموش کردی، دوباره به یاد خواهی آورد. سوم- گاهی به ندرت اتفاق می‌افتاد که پیامبر آیات را فراموش می‌کرد: "چنان که روایت کرده اند یک بار آیه ای را در قرائت نماز خویش نخواند و ابی پنداشت که آن آیه منسوخ شده است و از آن حضرت در این باره پرسش کرد و فرمود: آن را فراموش کرده بودم". چهارم- نفی فراموشی.

دوم- نفی علم غیب

بر خلاف مدعای عموم مسلمین، قرآن به صراحت طی چندین آیه آگاهی از علم غیب را از پیامبر نفی کرده است. علم مطلق و مطلق علم- مطابق مدعا- فقط از آن خداوند است و هیچ بشری نمی تواند عالم به همه ظواهر و بواطن جهان باشد.

"بگو من به شما نمی گویم که خزائن الهی نزد من است، و غیب نمی دانم، و به شما نمی گویم که من فرشته ای هستم، من از هیچ چیز پیروی نمی کنم جز از آنچه به من وحی می شود"(انعام، ۵۰).

"بگو که برای خود اختیار سود و زیانی ندارم مگر آنچه خدا بخواهد؛ و اگر غیب می دانستم خیر فراوان برای خود کسب می کردم و هیچ ناگواری به من نمی رسید، من کسی جز هشدار دهنده و مژده آور اهل ایمان نیستم"(اعراف، ۱۸۸).

"و به شما نمی گویم که خزائن الهی نزد من است، و غیب نیز نمی دانم؛ و نمی گویم که فرشته ام"(هود، ۳۱).

قرآن به صراحت فقط خداوند را آگاه به علم غیب و شهادت(جن، ۲۶. انعام، ۷۳. توبه، ۷۸ و ۹۴ و ۱۰۵. رعد، ۹. مومنون، ۹۲. مائده، ۱۰۹ و ۱۱۶. سبأ، ۴۸۹) معرفی کرده و تصریح می کند که علم غیب فقط منحصر به خداوند است و انسان ها را بدان راهی نیست (انعام، ۵۹. هود، ۱۲۳. نحل، ۷۷. نمل، ۶۵. سبأ، ۱۴. حجرات، ۱۸. جن، ۲۶). تنها آیه ای که ممکن است اندکی سوء تفاهم در این زمینه فراهم کند؛ آیه ۱۷۹ سوره آل عمران است که **زمخشری**، **فخر رازی**، **سیدی**، **سید محمد فضل الله**، و... نیز علم غیب در همین آیه را هم منحصر به خداوند دانسته و در مورد استثنای آن گفته اند که یعنی خداوند پیامبرانی بر می گزیند و از طریق وحی برخی امور غیبی را به اطلاع آنان می رساند.

بنابراین، اطلاع محمد از علم غیب منحصر به همان اموری است که به او وحی شده- یعنی قرآن- است.

سوم- نفی معجزه

مخاطبان محمد از او طلب معجزه می کردند. محمد هم به آنان می گفت که هیچ معجزه ای ندارد و بخش دیگری از انسانیت خود را بر ملا می کرد:

"و گفتند چرا فرشته ای بر او نازل نمی شود؟ و اگر فرشته ای نازل می کردیم، کار به پایان رسیده بود، و دیگر مجال و مهلتی نمی یافتند. و اگر او [پیامبر] را فرشته ای می گردانیدیم، آن [فرشته] را به صورت مردی در می آوردیم، و امر را همچنان بر آنان مشتبه می ساختیم"(انعام، ۸-۹).

"و گویند چرا بر او معجزه ای از سوی پروردگارش نازل نمی شود؟ بگو بیگمان خداوند توانای آن هست که معجزه ای نازل کند ولی بیشتر آنان نمی دانند"(انعام، ۳۷).

"پس باید مانند آنچه به پیشینیان داده شد معجزه ای برای ما بیاورد"(انبیاء، ۵).

"گفتند چرا او [محمد] را نظیر آنچه به موسی داده بودند، نداده اند؟ آیا آنچه بیشتر به موسی داده شده بود، انکار نکردند" (قصص، ۴۸).

"و می گویند چرا از سوی پروردگارش معجزه ای بر او نازل نمی گردد؟ بگو [آگاهی از] غیب خاص خداوند است، پس انتظار بکشید من نیز از منتظران خواهم بود" (یونس، ۲۰).

"و گفتند به تو ایمان نمی آوریم مگر آن که برای ما از زمین چشمه ای بجوشانی. یا برای تو باغی از خرما و انگور باشد و در لابه لای [درختان] آن جویباران را جاری گردانی. یا پاره هایی از آسمان را چنان که گمان داری بر [سر] ما بیندازی یا خدا و فرشتگان را رویاروی ما بیاوری. یا تو را خانه ای از زر و زیور باشد، یا به آسمان بر شوی و بالا رفتنت را باور نکنیم مگر آن که کتابی برای ما فرود آوری که بخوانیمش؛ بگو پاک و منزّه است پروردگارم؛ آیا من جز بشری هستم که پیامبرم" (اسراء، ۹۳ - ۹۰).

"و به راستی پیش از تو رسولانی فرستادیم و برای آنان همسران و فرزندان قرار دادیم و هیچ رسولی را نرسد که جز به اراده [و اجازه] خدا معجزه ای در میان آورد" (رعد، ۳۹).

"و گفتند این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود، چرا فرشته ای با او فرستاده نشده است که همراه او هشدار دهنده باشد؟ یا چرا گنجی بر او نازل نمی شود، یا چرا باغی ندارد که از [بار و بر] آن بخورد" (فرقان، ۸ - ۷).

"پیش از تو کسی از پیامبران را نفرستادیم مگر آن که غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند" (فرقان، ۲۰).

"کافران گویند چرا بر او معجزه ای از سوی پروردگارش نازل نمی گردد؟ تو فقط هشدار دهنده ای و هر قومی رهنمایی دارد" (رعد، ۷).

"و چیزی ما را از فرستادن معجزات باز نداشت مگر [همین امر] که پیشینیان آن را تکذیب کردند" (اسراء، ۵۹).

چهارم - شک و تردید

قرآن نه تنها بشریت همه پیامبران را آفتابی کرده، بلکه نشان داده است که آنان نیز گرفتار همان مسائل وجودی (existential) بودند که همه انسان ها با آنها دست و پنجه نرم می کردند. شک و تردید یکی از ابعاد وجودی انسان هاست. قرآن درباره پیامبران می گوید:

"تا آنجا که چون پیامبران نومید شدند و پنداشتند که به دروغ وعده داده شده اند، آنگاه بود که نصرت ما به آنان در رسید و هر کس که خواسته بودیم نجات یافت، و عذاب ما از قوم گناهکار بر نمی گردد" (یوسف، ۱۱۰).

زمخشری از ابن عباس روایت کرده که پیامبران: "وقتی ناتوان شدند و شکست خوردند، این پندار به آنان دست داد که وعده الهی درباره پیروزی آنان به حقیقت نپیوسته است. گفت آنان هم انسان بودند و این آیه را خواندند:" و تکانهها خوردند تا آنجا که پیامبر و کسانی که همراه او ایمان آورده بودند گفتند پس نصرت الهی کی فرا می رسد" (بقره، ۲۱۴). اگر روایت این عبارت از ابن عباس درست باشد، مرادش از ظن اموری است که بر ذهن و یا دل انسان می گذرد، مانند وسوسه ها یا سخن گفتن با خود (حدیث نفس) که به حکم طبیعت بشری برای هر انسانی اتفاق می افتد."

امام فخر رازی هم در تفسیر آیه 214 بقره منافاتی میان پیامبری و نومیدی از وعده نصرت الهی و حتی پرسش انکاری نمی بیند. برای این که پیامبر هم از فشارهای دشمنان ناراحت می شد: "به خوبی می دانیم که از آنچه می گویند دلتنگ می شود" (حجر، ۹۷). فخر رازی به آیه ۱۱۰ سوره یوسف نیز استناد کرده و می گوید پیامبر هرگاه دلتنگ می شد، همین پرسش را مطرح می ساخت که "نصرت الهی کی فرا می رسد" و وقتی در می یافت که وقت آن نزدیک است، شادمان می شد.

کیرگگور، ابراهیم را "شهبسوار ایمان" به شمار می آورد. به روایت قرآن، ابراهیم هم از خداوند درخواست کرد تا به او نشان دهد که چگونه مرده ها را زنده می سازد تا به "اطمینان قلبی" دست یابد. ایمان داشتن و اطمینان نداشتن، یعنی گزارش شک کردن ابراهیم به عنوان شهبسوار ایمان :

"و آن گاه که ابراهیم گفت پروردگارا به من بنمای که چگونه مردگان را زنده می کنی؛ فرمود مگر ایمان نداری؟ گفت چرا، ولی برای آن که دلم آرام گیرد؛ فرمود چهار پرنده بگیر [و بکش] و پاره پاره کن [و همه را در هم بیامیز]؛ سپس بر سر هر کوهی پاره ای از آنها را بگذار، آن گاه آنان را [به خود] بخوان [خواهی دید] که شتابان به سوی تو می آیند و بدان که خداوند پیروزمند فرزانه است" (بقره، ۲۶۰).

پیامبر اسلام در این باره گفته اند "نحن احق بالشک من ابراهیم". برخی این روایت را این گونه معنا کرده اند تا عصمت بر جای خود باقی بماند: اگر قرار بر شک کردن باشد، من (محمد) احق هستم، اما چون من شک نکردم، پس معلوم می شود که ابراهیم هم شک نکرده است.

ابراهیم به روایت قرآن، اهل چون و چرا کردن با همه، از جمله خداوند بود. وقتی سه فرشته (جبرئیل، میکائیل و اسرافیل) نزد او آمدند تا قوم لوط را مجازات کنند، ابتدا ترسید. آنان به او گفتند که نترس که برای نابودی همه قوم لوط آمده ایم. وقتی بر ترس خود غلبه کرد، وارد مجادله با خداوند و فرستادگانش درباره مجازات قوم لوط شد و خواهان عدم مجازات آنان شد. گفت که لوط در میان آنان است (هود، ۷۶-۶۹. عنکبوت، ۳۲-۳۱).

قرآن در مورد شک و تردید پیامبر اسلام چندین بار به صراحت سخن گفته که درباره آنها سخن خواهیم گفت.

پنجم- پیامبر قبل از وحی

در مورد زندگی دوران قبل از وحی پیامبر حداقل ۴ آیه وجود دارد که مفسران را به دردرس انداخته است. به تعبیر دیگر، این آیات با مدعای بلادلیل عصمت مطلق شیعیان و عدم ارتکاب گناهان کبیره اهل تسنن سازگار نیستند:

"آیا یتیم نیافت که سر و سامانت داد. و تو را سرگشته یافت و رهنمایی کرد. و تو را تهیدست یافت و بی نیازت کرد پس با یتیم تندی مکن. و بر خواهنده بانگ مزین [و او را مران]. و اما درباره نعمت پروردگارت [با سپاس] سخن بگوی" (ضحی، ۱۱-۶).

در این آیات پیامبر قبل از بعثت "ضال" به شمار رفته است. مفسران گفته اند که ضال در اینجا به معنای گمراه نباید گرفته شود، برای این که با موحد بودن پیامبر قبل از بعثت تعارض دارد. زمخشری نوشته اگر بگویند که ۴۰ سال بدون علوم سمعی در میان قوم خود می زیست، قولی پذیرفتنی است. اما ضلالت به معنای عدم باور به خدای یکتا، پذیرفتنی نیست.

همچنین در آیه زیر آمده است:

"ما بهترین داستان سرایی را با وحی فرستادن همین قرآن بر تو می خوانیم و بیگمان پیش از آن از بیخبران بودی" (یوسف، ۳).

"تو پیشتر نمی دانستی کتاب چیست و ایمان چیست" (شوری، ۵۲).

ظاهر آیه حاکی از آن است که پیامبر پیش از وحی، نه از کتاب های آسمانی اطلاع داشته و نه دارای ایمان بوده است. مفسران گفته اند که کافر بودن پیامبران قبل از وحی، جایز نیست. به همین دلیل زمخشری کتاب را به قرآن تحویل کرده که هنوز نازل نشده بود تا او از مطلع باشد، و بخشی از ایمانیات هم از طریق وحی می رسد، نه عقل. مانند نماز که پیامبر فاقد آن بود چون دستورش هنوز نرسیده بود.

"تا سرانجام خداوند [همه] گناهان گذشته و آینده ات را ببامرزد و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راه راست رهنمون شود" (فتح، ۲).

زمخشری درباره گناهان بخشیده شده چند نظر نقل کرده است: بخشش همه کاستی ها، بخشش لغزش های دوران جاهلیت، حکایت ماریه در گذشته و قضیه زینب در آینده.

در مورد گناهان پیامبر آیات دیگری نیز در قرآن وجود دارد که به آنها خواهیم پرداخت.

ششم- محمد و زنان

قرآن روابط پیامبر و زنان را به تصویر کشیده است. روابط خصوصی او را برملا کرده و بر برخی خصوصیات روحی او در این زمینه انگشت تأکید نهاده است. دوست داشتن و عشق ورزیدن یکی از ساحات وجودی انسان هاست. پیامبر اسلام گفته است: "حُبَّبَ الیَّ مِنْ دُنْیَاکُمْ ثَلَاثٌ: النِّسَاءُ وَ الطَّیِّبُ وَ جُعِلَتْ

قرّة عینی فی الصلاة: من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم؛ بوی خوش، زنان و نماز که نور چشم من است".

"دوست داشتن زنان" برای برخی اشکال ایجاد کرده، برای این که با تصویر غیر انسانی که از محمد ساخته اند، نمی خواند. اما قرآن به صراحت بر این ویژگی پیامبر تأکید کرده است.

"و بعد از این موارد زنان برای تو حلال نیستند و نه [حلال است] آن که زنانی دیگر جایگزین آن ها کنی و هر چند زیبایی آنان تو را به شگفت آورد مگر آنچه ملک یمینت شود" (احزاب، ۵۲).

پیامبر از این حق ویژه برخوردار بود که ۹ همسر داشته باشد. به گفته زمخشری معنای آیه این است که نباید از این حد بگذری، حتی اگر "زیبایی آنان تو را به شگفتی اندازد". پس زیبایی زنان می توانست محمد به عنوان یک انسان را به شگفتی اندازد. اگر این فرض نامعقول بود، خداوند آن را ذکر نمی کرد. زمخشری در همین مورد نمونه ای نقل کرده است.

در عین حال، مفسران گفته اند که این آیه با آیه ۵۰ سوره احزاب نسخ شده و این محدودیت هم برداشته شده است:

"ای پیامبر، ما همسرانت را بر تو حلال داشته ایم، [یعنی] آنانی که مهرشان را داده ای، و آنانی که خداوند از طریق فیء و غنیمت به تو بخشیده است، و ملک یمین تو هستند، و همچنین دختران عمویت و دختران عمه ات و دختران دایی ات، و دختران خاله ات که همراه تو هجرت کرده اند، و نیز زن مومنی را که خویشتن را به پیامبر ببخشد. به شرط آن که پیامبر بخواهد او را به همسری خود درآورد. که این خاص تو و نه سایر مومنان است، خود به خوبی می دانیم که برای ایشان در مورد همسرانشان و ملک یمینهایشان چه چیزهایی مقرر داشته ایم؛ تا [در نهایت] برای تو محظوری نباشد، و خداوند آمرزگار مهربان است" (احزاب، ۵۰).

بخشش زنی توسط خود او به پیامبر، حق ویژه دیگری برای محمد بود. ابن عباس گفته محمد از این حق استفاده نکرد، اما دیگران نام ۴ زن را ذکر کرده اند. زمخشری نوشته که خداوند برای تکریم پیامبر وی را از این حق برخوردار کرد و او را از زنان بهره مند ساخت تا در تنگنا نباشد.

"هر کدام از آنان [همسرانت] را که می خواهی از خود دور بدار و هر کدام را که می خواهی نزدیک بدار؛ و نیز اگر هر یک از آنانی که از ایشان کناره گرفته ای جویا شوی، در همه حال، هیچ گناهی بر تو نیست؛ این نزدیکتر است به آن که دل و دیدگانشان روشن شود، و اندوهگین نشوند و همگیشان به آنچه به آنان بخشیده ای خشنود شوند" (احزاب، ۵۱).

مفسران گفته اند که همسران پیامبر با یکدیگر همچشمی می کردند و خداوند با این آیه به او اختیار مطلق داده که برابری میانشان رعایت کند یا نکند. عایشه پس از این آیه به پیامبر گفت: "یا رسول الله انی اری ربک یسارع فی هواک: ای رسول خدا، من دارم می بینم که خداوند تا چه مایه به خواسته هایت اهمیت می دهد".

ورود اختلافات خانوادگی پیامبر به قرآن نیز بیانگر بعد بشری پیامبر است که توسط خدای قرآن برجسته شده است:

"ای پیامبر چرا در طلب خشنودی [بعضی از] همسرانت چیزی را که خداوند بر تو حلال گردانده است، تحریم می کنی؟ و خداوند [در همه حال] آمرزگار مهربان است. به راستی که خداوند شکستن سوگندهایتان را [با دادن کفاره] بر شما روا داشته است؛ و خداوند سرور شماس است و او دانای فرزانه است. و چنین بود که پیامبر سخنی را پوشیده وار به بعضی از همسرانش گفت؛ و چون آن را [آن زن به زن دیگر] خبر داد، و خداوند او را از آن آگاه کرد، بخشی از آن را [در عتاب خود به آنان] بیان داشت و از بخش دیگر صرف نظر کرد، و چون آن زن [صاحب راز و افشاگر آن] را از آن آگاه کرد، گفت چه کسی تو را از این خبر داد؟ فرمود خداوند دانای آگاه با خبر کرد. اگر شما دو زن به درگاه خداوند توبه کنید، و به راستی هم دل های شما [از اطاعت خداوند و پیامبر او در این امر] برگشته است [از گناه شما در می گذرد]؛ و اگر در برابر او همدستی کنید، بدانید که خداوند دوست اوست و جبرئیل و صالح [ترین] مومنان؛ و علاوه بر آن فرشتگان هم پشتیبانند. چه بسا اگر شما را طلاق دهد، پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما جانشین گرداند که زنانی مسلمان، مومن، فرمانبردار، توبه کار، پرستشگر خداوند، روزه دار، اعم از بیوه و دوشیزه باشند" (تحریم، ۱-۵).

مفسرانی چون طبری، میبیدی، زمخشری، و... نوشته اند که پیامبر با کنیز خود ماریه قبطیه در خانه همسر دیگرش حفصه بنت عمر و در غیاب او خلوت کرده بود. مسأله این بود که هم نوبت حفصه بود و هم این عمل در منزل او صورت گرفته بود. حفصه اعتراض کرد و پیامبر برای رضایت او، ماریه را بر خود حرام کرد. بعد اختلاف خانوادگی دیگری بازگو می شود و در نهایت جانب پیامبر گرفته شده و گفته می شود که محمد می تواند شما را طلاق دهد و ما زنان بهتری- بیوه و دوشیزه- جانشین شما سازیم.

داستان دیگری که وارد قرآن شده، داستان بسیار بحث برانگیز از دواج پیامبر با زینب همسر زید(پسر خوانده پیامبر) است. به روایت قرآن بنگرید:

"چنین بود که به کسی که هم خداوند و هم خود تو او نیکی کرده بودید، گفתי که همسرت را نزد خویش نگه دار و از خداوند پروا کن و چیزی را در دل خود پنهان داشته ای که خداوند سزاوار تر است به این که از او بیم داشته باشی؛ آن گاه چون زید از او حاجت خویش برآورد، او را به همسری تو درآوردیم، تا برای مومنان در مورد همسران پسر خواندگانشان- به ویژه آن گاه که از اینان حاجت خویش را برآورده باشند- محظوری نباشد؛ و امر الهی انجام یافتنی است" (احزاب، ۳۷).

زمخشری که در دوران ما قبل مدرن می زیست، هیچ مشکلی با تفسیر و توجیه این آیه نداشت. می نویسد که پیامبر چون زیبایی زینب را دید گفت: "سبحان الله مقلب القلوب". زینب سخن پیامبر را شنید و با زید در میان نهاد. زید هم تصمیم گرفت تا زینب را طلاق دهد. پس از طلاق زینب، پیامبر زید را فرستاد تا او را برایش خواستگاری کند. زید موضوع را با زینب مطرح و سپس این آیه نازل شد. زینب با پیامبر از دواج کرد و پیامبر ولیمه ای از گوشت و نان به مردم داد که برای هیچ یک از همسرانش نداده بود. اگر پرسیده

شود پیامبر چه امری را مخفی می کرد؟ پاسخ اش این است: تعلق قلبی اش به زینب را. برخی هم گفته اند: دوست داشت تا زید از او جدا شود.

زمخسری می نویسد که ابراز آرزوی قلبی به زنان خلاف عقل و شرع نیست، برای این که علاقه یافتن امری اختیاری نیست. حتی در حالی که زن همسر دیگری باشد. او توضیح می دهد که در فرهنگ عربی آن زمان این امر عرف بود که فرد زنش را طلاق می داد تا دوستش با او ازدواج کند و آنان این رویه را اخلاقاً بد به شمار نمی آوردند. وقتی مهاجران به مدینه رفتند، انصاری که دو همسر داشتند، یکی از آنان را طلاق می دادند تا به همسری یکی از مهاجران در آید.

داستان تهمت ناپاکی به عایشه همسر پیامبر نیز به تفصیل در قرآن آمده است (نور، ۱۱-۲۶). پس از این که همسر پیامبر از غافله جا ماند و صبح روز بعد سوار بر شتر دیگری در حالی که افسار شتر را در دست داشت وارد شد، منافقان به او بهتان بزرگی زدند. روابط پیامبر با عایشه به سردی گرائید و عایشه به منزل پدر خود رفت. این داستان مدتی به طول انجامید و حتی پیامبر به منزل ابوبکر رفت و به عایشه گفت اگر گناه کرده ای توبه کن. سپس پیامبر با علی بن ابی طالب و زید در این باره مشورت کرد. زید بر پاکی عایشه شهادت داد و علی گفت یا رسول الله زنان بسیارند و تو می توانی که یکی دیگر را به همسری بگیری. این داستان ادامه داشت تا آیات رفع اتهام از عایشه و مذمت شدید تهمت زندگان نازل شد. اگر پیامبر دارای علم غیب بود، چنین اتهامی کار را به کدورت نمی کشاند تا حدی که نزدیک بود جنگی درگیرد.

ورود این گونه آیات به قرآن، بازگو کردن خصوصی ترین مسائل زندگی محمد و روابط اش با همسرانش، نشان می دهد که مردم آن دوران تصور دیگری از زنان داشتند و بازگو کردن این گونه مسائل را اخلاقاً بد به شمار نمی آوردند. محمدی که بشر بود، بخش دیگری از انسانیت خود را در قرآن به نمایش جهانی گذارده است.

پیامبر نه تنها اسم کوچک همسرانش را نزد دیگران می برد، بلکه اسم خصوصی عشقی همسرش را هم می گفتند: کلمینی یا حمیرا.

آنک عالم مست گفتش آمدی کلمینی یا حمیرا می زدی (مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۳۲).

مصطفی آمد که سازد همدمی کلمینی یا حمیرا کلمی (مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۷۶).

انسانیت زدایی از پیامبر توسط فقیهان هیچ جایی برای هیچ گونه انتقادی از پیامبر باقی نمی نهاد، چه رسد به اهانت به پیامبر. آنان فضای بسته ای ساختند و هرگونه انتقاد از پیامبر را اهانت به پیامبر قلمداد کردند و برای آن مجازات مرگ در نظر گرفتند. قرآن نه تنها هیچ گونه مجازات دنیوی برای اهانت به پیامبر در نظر نگرفته، بلکه اهانت های مخالفان را نقل کرده و راه انتقاد از پیامبر را هم گشوده است.

هفتم- توبیخ ها و عتاب های قرآن

خطاب های عتاب آمیز و نکوهش گونه قرآن به پیامبر بیشتر از آن است که بتوان آنها را نادیده گرفت. ۶۴
 خطاب مستقیم و ۴۳ خطاب غیر مستقیم بر اهمیت موضوع می افزاید. مفسران اهل سنت- نسبت به
 شیعیان- در تفسیر این گونه آیات با مشکلات کمتری دست به گریبان هستند. برای این که متکلمان اهل
 سنت عصمت پیامبر را به معنای مصون از خطا بودن در ابلاغ وحی به کار می برند و صدور گناه از
 پیامبر در غیر وحی- خصوصاً در دوران قبل از پیامبری- را مجاز به شمار می آورند. اما اکثر شیعیان به
 عصمت مطلق پیامبر از هرگونه خطا و گناهی از تولد تا مرگ باور دارند. اینک به عتاب های قرآن
 بنگریم:

۱- **شک کننده:** در ابتدای مقاله درباره تردید همه پیامبران سخن گفته شد. در قرآن چندین آیه درباره
 شک و تردید حضرت محمد وجود دارد که مفسران را با مشکل روبرو کرده است:

"حق از سوی پروردگار تو است، پس از شک آوردندگان مباش" (بقره، ۱۴۷).

امام فخر رازی [نوشته](#) که بهترین تفسیر این است که به پیامبر می گوید که در صحت نبوت شک نکن. در
 عین حال، نهی خداوند به معنای آن نیست که محمد واقعاً در صحت آن تردید داشته است.

"این حقایق از سوی پروردگار تو است، پس هرگز از دودلان مباش" (آل عمران، ۶۰).

"و اهل کتاب می دانند که آن به راستی و درستی فرو فرستاده از سوی پروردگار توست، پس از دودلان
 مباش" (انعام، ۱۱۴).

زمخشری می گوید مطابق یک تفسیر، مخاطب "از دو دلان نباش" پیامبر است، "یعنی در این که اهل
 کتاب می دانند که آن به حق نازل شده است و انکاربپیش تر آنان و کفرشان تو را به تردید نیندازد".

"و اگر از آنچه بر تو نازل کرده ایم، در تردید هستی، از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی خوانده اند
 پرس و جو کن؛ بی شبهه حق از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، پس هرگز از دو دلان مباش"
 (یونس، ۹۴).

"پس از [حقیقت] آن در تردید مباش، که آن راست و درست از سوی پروردگار توست ولی بیشتر مردم
 باور نمی کنند" (هود، ۱۷).

"و هرگز خداوند را خلاف کننده وعده ای که به پیامبرانش داده است مینگار؛ چرا که خداوند پیروزمند
 دادستان است" (ابراهیم، ۴۷).

"و به راستی به موسی کتاب آسمانی بخشیدیم، پس در لقای او شک نداشته باش، و آن را رهنمود بنی
 اسرائیل گردانیدیم" (سجده، ۲۳).

زمخشری در تفسیر این آیه نوشته: "یعنی ما به موسی نیز کتابی چون کتاب تو دادیم و مانند تو بر او وحی
 کردیم، پس در این امر در تردید مباش که وحی و کتابی چون او یافته ای".

"پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی کن و همانند صاحب ماهی [یونس] مباش که [در تاریکی] ندا در داد و خشم فرو خورده بود. اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی کرد، به کرانه [ی بی آب و علف] افکنده شده بود و قابل ملامت بود" (قلم، ۴۹-۴۸).

۲ - شرک و یکتاپرستی: اساس قرآن نفی مطلق هرگونه شرک و محوریت یکتاپرستی است. محمد برای همین مبعوث شده است. با این همه، خطاب های قرآن به محمد در این مورد نیازمند تبیین است. الف- قرآن میان ایمان و اسلام تمایز قائل می شود:

"اعرابیان گفتند ایمان آوردیم، بگو هنوز ایمان نیاورده اید، بهتر است بگوئید اسلام آورده ایم" (حجرات، ۱۴).

ب- ایمان امری تشکیکی است که شدت و ضعف بر می دارد:

"ای کسانی که ایمان آورده اید، ایمان بیاورید" (نساء، ۱۳۶). "بر ایمانشان افزودند" (آل عمران، ۱۷۳). "بر ایمانشان بیفزایند" (انفال، ۲). "کسانی که ایمان آورده اند، بر ایمانشان می افزاید و به آن شادمانند" (توبه، ۱۲۴). "و اهل ایمان، بر ایمان خود بیفزایند" (مدثر، ۳۱). "هموست که آرامش را در دلهای مومنان جای داد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند" (فتح، ۴). "جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزاید" (احزاب، ۲۲).

پ- با توجه به ذمراتب بودن این امر، ایمان اکثر مومنان آغشته به شرک است:

"و بیشترینه ایشان به خداوند ایمان نمی آورند، مگر آن که [باطناً] مشرکند" (یوسف، ۱۰۶).

"شرک ستم بزرگی است" (لقمان، ۱۳).

پیامبر هم یکی از مومنان است. مگر قرآن او را مکلف نمی سازد که: "بگو پروردگارا مرا دانش افزای" (طه، ۱۱۴).

اگر علم او قابل افزایش است، چرا ایمان او قابل افزایش نباشد؟

آیات عتاب آمیز قرآن در مورد شرک در این زمینه و سیاق قابل فهم اند:

"و به جای خداوند چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی، میپرست، و اگر چنین کردی در آن صورت از ستمکاران [مشرک] خواهی بود" (یونس، ۱۰۶).

"در جنب خداوند، خدایی دیگر قائل مشو، که نکوهیده و بی یار و یاور بنشیند. و پروردگارت امر کرده است که جز او را میپرستید" (اسراء، ۲۲-۲۳).

"این از آن حکمت هاست که از سوی پروردگارت بر تو وحی شده است، و در جنب خداوند، به خدایی دیگر قائل مشو، که سرانجام ملامت زده و مطرود به جهنم درخواهی افتاد" (اسراء، ۳۹).

"پس در جنب خداوند خدایی دیگر [به نیایش] مخوان که از عذاب دیدگان خواهی شد" (شعرا، ۲۱۳).

زمخسری که می داند مخاطب آیه محمد است، گفته چنین امری روی نخواهد داد و هدف "[افزودن بر اخلاص و تقوا است](#)". سپس برای تأیید مدعای خود دو آیه دیگر خطاب به پیامبر را شاهد آورده است: "و اگر سخنانی بر ما می بست" (الحاقه، ۴۴) و "اگر از آنچه بر تو نازل کرده ایم، در تردید هستی" (یونس، ۹۴).

"و امید نداشتی که کتاب آسمانی بر تو فرود آید، [این نبود] مگر رحمتی از جانب پروردگارت، پس پشتیبان کافران مباش. و تو را از آیات الهی پس از آن که بر تو نازل گردیده است باز ندارند؛ و به سوی پروردگارت بخوان و از مشرکان مباش. و در جنب خداوند خدایی دیگر مخوان، که خدایی جز او نیست؛ همه چیز فناپذیر است، مگر ذات او، حکم او راست، و به سوی او بازگردانده می شوی" (قصص، ۸۸-۸۶).

"و به راستی بر تو و بر کسانی که پیش از تو بوده اند؛ وحی شده است که اگر شرک ورزی، عملت تباه گردد، و بی شک از زیانکاران باشی" (زمر، ۶۵).

زمخسری پرسیده این آیه چگونه می تواند درست باشد، در حالی که خداوند آگاه است که پیامبران مشرک نمی شوند و اعمالشان تباه نمی گردد. [گویی زمخسری آیه را فرض محال می داند که محال نیست](#) و از آن برای اهداف نیکو استفاده شده است.

۳ - وسوسه های شیطان: به روایت قرآن، شیطان یکی از موجودات است که نقش عظیمی در عالم انسانی و انحراف آدمیان دارد. شیطان یکی از جنیان است (کهف، ۵۰) که حتی می خواهد آدمیان را وادار کند تا "آفرینش الهی را دگرگون کنند" (نساء، ۱۱۹) و آنان را به دام آرزواندیشی خواهد افکند (نساء، ۱۲۰). شیطان در بدن حضرت ایوب تصرف کرده و به او آسیب بدنی می رساند: "و بنده ما ایوب را یاد کن آن گاه که پروردگارش را ندا داد که شیطان به من رنج و عذاب رسانده است" (ص، ۴۱).

به روایت قرآن، اخلاص شیطان نه تنها بر ابلاغ وحی همه پیامبران بوده، بلکه این دخالت موثر هم بوده و خداوند آن را اصلاح می کرده است:

"و پیش از تو هیچ رسول یا نبی نفرستادیم مگر آن که چون قرائت [وحی را] آغاز کرد، شیطان در خواندن او اخلاص می کرد، آن گاه خداوند اثر القای شیطان را می زداید، و سپس آیات خویش را استوار می دارد و خداوند دانای فرزانه است. تا [بدین وسیله] خداوند القای شیطان را مایه آزمون بیمار دلان و سخت دلان بگرداند، و بیگمان ستمکاران در ستیزه ای دور و درازند" (حج، ۵۳-۵۲).

طبری در تفسیر این آیات نوشته است:

"ما پیش از تو هیچ رسول و نبی نفرستادیم مگر آن که هرگاه کتاب خدا را تلاوت می کرد و می خواند و یا هرگاه سخن می گفت شیطان در تلاوت و قرائت او و یا سخن و کلام او مطلبی می افکند و خدا نیز القای شیطان را نسخ فرموده آن را از زبان پیامبرش می برد و باطل می ساخت".

طبری در ادامه می افزاید: "چون آیه افرأیتم الات و العزی" [نجم، ۱۹] نازل شد، رسول الله آن را خواند و گفت "تلک الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترجی" آن گاه پیامبر و مسلمان و همه کسانی که پیش ایشان حاضر بودند، سجده بردند [و مشرکان از یاد کرد خدایانشان شادی کردند] و این امر بر رسول الله گران آمد؛ آن گاه خداوند [برای تسلی دادن به او] این آیه را نازل کرد "**مختصر من تفسیر الامام الطبری**، ذیل آیه).

خداوند قرآن از تأثیر این موجود بر پیامبر هم سخن گفته است:

"و چون کسانی را که در آیات ما کندوکاو می کنند دیدی از آنان روی بگردان تا به سخنی غیر از آن بپردازند و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، بعد از آنکه به یادآوری با قوم ستمکار [مشرک] منشین" (انعام، ۶۸).

دو آیه زیر نیز به انواع دیگری از نقش و سوسه برانگیز شیطان بر پیامبر اشاره کرده اند:

"عفو پیشه کن و به نیکی فرمان ده و از نادانان روی بگردان. و اگر سوسه ای از سوی شیطان تو را به سواس انداخت، به خداوند پناه ببر که او شنوای داناست" (اعراف، ۲۰۰-۱۹۹).

"و اگر سوسه ای از سوی شیطان تو را به سواس افکند، به خداوند پناه ببر، چرا که او شنوای داناست" (فصلت، ۳۶).

"پس خواهی قرآن بخوانی، از [شر] شیطان مطرود به خداوند پناه ببر" (نحل، ۹۸).

۴ - منع پیروی از هوی و هوس دیگران: قرآن پیامبر را بارها مکلف کرده که تابع هوی و هوس دیگران نشود. حتی مطابق مدعای عصمت مطلقه، تکلیف با عصمت تعارضی ندارد. برای این که بنا بر مدعا، گناه و خطا کردن انسان معصوم محال عقلی نیست، بلکه در عین این که او می تواند عالماً و عامداً گناه و خطا کند، ولی نمی کند. معتقدان به عصمت برای تأیید درون دینی مدعای خود به آیه زیر استناد کرده اند:

"و از سر هوای نفس سخن نمی گوید. آن جز وحیی نیست که به او فرستاده می شود" (نجم، ۳-۴).

با این همه قرآن در مواردی که به مسائل عینی مشخصی ارجاع داشته، او را مکلف کرده که به جای حق از هوی و هوس گروهی از مردم پیروی نکند:

"و کتاب آسمانی [قرآن] را به راستی و درستی بر تو نازل کردیم که همخوان با کتابهای آسمانی پیشین و حاکم بر آنهاست؛ پس در میان آنان بر وفق آنچه خداوند نازل کرده است، داوری کن و به جای حق و حقیقتی که بر تو نازل شده از هوی و هوس آنان پیروی مکن" (مائده، ۴۸).

"و در میان آنان بر وفق آنچه خداوند نازل کرده است، داوری کن و از هوی و هوس آنان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش، مبادا که تو را از بعضی از آنچه خداوند نازل کرده است غافل کنند، و اگر رویگردان شدند بدان که خداوند می خواهد که آنان را به کیفر بعضی از گناهانشان دچار کند و بسیاری از مردم نافرمانند" (مائده، ۴۹).

قرطبی با توجه به این نهی، نسیان را بر پیامبر جایز به شمار آورده است (الجامع لاحکام القرآن). امام فخر رازی نیز به نقل از اهل علم گفته است که تحذیر پیامبر از فتنه دیگران و پیروی از هواهایشان، دلیل بر جواز سهو و نسیان بر پیامبر است، وگرنه هیچ دلیلی برای این تکلیف باقی نخواهد ماند (التفسیر الکبیر).

"بگو گواهانتان را که گواهی دهند خداوند این چیزها را حرام کرده است، بیاورید؛ و اگر آنان هم گواهی دادند، تو همراه با آنان گواهی مده؛ از هوی و هوس دروغ انگاران آیات ما، و بی ایمانان به آخرت که به پروردگارشان شرک می آورند، پیروی مکن" (انعام، ۱۵۰).

"و بدینسان آن را به صورت کتابی حکمت آموز عربی نازل کرده ایم؛ و اگر پس از علمی که بر تو نازل شده است، از هوا و هوس آنان پیروی کنی، در برابر خداوند یار و نگهدارنده ای نداری" (رعد، ۳۷).

"و با کسانی که بامدادان و شامگاهان، پروردگارشان را [به دعا و نیایش] می خوانند و در طلب خشنودی او هستند، مدارا کن، و در هوای تجمل زندگی دنیوی، چشم از ایشان بر مگیر؛ و از کسی که دلش را از یاد خویش غافل داشته ایم، و در پی هوی و هوس خویش است و کارش تباه است، پیروی مکن" (کهف، ۲۸).

مخالفان پیامبران به آنها می گفتند که چرا به جای اشراف، فقراً به شما می پیوندند؟ قوم نوح به او گفتند: "آیا به تو بگرویم حال آن که فرومایگان از تو پیروی کرده اند" (شعراً، ۱۱۱). به هود هم گفتند: "تو را جز بشری همانند خویش نمی بینیم و نمی بینیم که جز فرومایگان ما [آن هم] نسنجیده، از تو پیروی کنند" (هود، ۲۷). اشراف مشرک مکه هم به پیامبر توصیه می کردند که از نشست و خاست به این گروه خودداری کند. قرآن محمد را مکلف می کند که از آنان پیروی نکن.

"پس برای این [امر] دعوت کن، و از هوی و هوس آنان پیروی مکن و بگو به هر کتابی که خداوند فرو فرستاده است، ایمان آورده ام، و دستور یافته ام که در میان شما دادگری کنم" (شوری، ۱۵).

"سپس تو را آبخوری از امر [دین] ساختیم، پس از آن پیروی کن و از هوی و هوس نادانان پیروی مکن" (جاثیه، ۱۸).

قرآن خطاب به داود هم گفته است:

"ای داود، ما تو را در زمین خلیفه برگماشته ایم، پس در میان مردم به حق داوری کن، و از هوی و هوس پیروی مکن، که تو را از راه خدا گمراه کند" (ص، ۲۶).

۵ - عدم اطاعت از کافران و منافقان: قرآن در موارد معینی به پیامبر فرمان داده که از کافران و منافقان اطاعت نکن:

"به انتظار حکم پروردگارت شکیبا باش و از آنان از هیچ گناهکار یا ناسپاسی اطاعت مکن" (انسان، ۲۴).

"پس، از کافران اطاعت مکن و با آنان به سختی جهاد کن" (فرقان، ۵۲).

"ای پیامبر از خداوند پروا کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن؛ که خداوند دانای فرزانه است" (احزاب، ۱).

زمخشری سه شأن نزول برای آیه نوشته که مطابق یکی از آنها گروهی در مدینه از سر نفاق اسلام آوردند و پیامبر با آنان نرمخو بود و مشورت می کرد. سپس این آیه نازل شد و **به او دستور داد که:** "در هیچ کاری به آنان یاری نرسان و نظر و مشورت آنان را نپذیر و از آنان کناره بگیر و بر حذر باش و بدان که آنان دشمنان خدا و دشمنان مومنان هستند و جز زیان رساندن و مخالفت چیزی نمی خواهند".

"و از کافران و منافقان اطاعت مکن و آزارشان را [بدون مقابله و تلافی] بگذار و بر خداوند توکل کن و خداوند کارسازی را بسنده است" (احزاب، ۴۸).

"پس از منکران اطاعت مکن. خوش دارند که با آنان سازگاری کنی تا با تو سازگاری کنند. و از هیچ بیهوده- سوگند خوار پستی اطاعت مکن" (قلم، ۱۰ - ۸).

وقتی قبله مسلمانها از بیت المقدس به مکه تغییر یافت، گویی برخی یهودیان گفته بودند که اگر بر قبله ما باقی می ماند، همان پیامبر و عده داده شده تورات بود. خدای قرآن به محمد می گوید:

"اگر پس از دانشی که بر تو فرود آمده است، از خواسته های آنان پیروی کنی، آن گاه از ستمکاران خواهی بود" (بقره، ۱۴۵).

فخر رازی **گفته** که مطابق یک تفسیر، مخاطب آیه پیامبر است. او در تأیید این مدعا به این آیات هم استناد کرده است: "اگر شرک ورزی، عملت تباه گردد" (زمر، ۶۵)، "ای پیامبر از خداوند پروا کن و از کافران و منافقان اطاعت مکن" (احزاب، ۱)، "خوش دارند که با آنان سازگاری کنی تا با تو سازگاری کنند" (قلم، ۹)، "ای پیامبر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است [به مردم] برسان، و اگر چنین نکنی، رسالت او را نگراده ای" (مائده، ۶۷) و "هرگز از مشرکان مباش" (انعام، ۱۴).

سپس به این پرسش سه پاسخ می دهد که چرا شخص پیامبر از این عمل نهی شده، نه دیگران؟ اول- هر شخصی که نعمت های خداوند بیشتر به او تعلق گرفته باشد (یعنی محمد)، ارتکاب گناه از او قبیح تر است،

پس محمد بیش از همه سزاوار این تخصیص بود. دوم- افزونی حب مقتضی تخصیص به افزونی تحذیر است. سوم- امر و نهی کردن به فردی که دارای پایگاه اجتماعی برتری است، امری عرفی است برای عبرت آموزی دیگران.

عین عتاب این آیه خطاب به محمد درباره یهودیان و مسیحیان آمده است:

"و یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد مگر آن که از آیین آنها پیروی کنی؛ بگو هدایت الهی است؛ و اگر پس از دانشی که بر تو [فرود] آمده است، از خواسته های آنان پیروی کنی، در برابر خداوند یار و یاور نداری" (بقره، ۱۲۰).

فخر رازی نوشته است: "حسن این هشدار آن است که احتمال این را می رساند که همین هشدار مانع انجام او از این کار بوده است، یا این هشدار یکی از موانع او از پیروی آرزوهای آنان بوده است".

"حاشا، از او پیروی مکن، و سجده بر و تقرب بجوی" (علق، ۱۹).

به نوشته زمخشری پیامبر در حال نماز بود که ابوجهل به او گفت: "مگر تو را از این کار باز نداشته بودم". پیامبر پاسخ تنندی به او می دهد که این آیه نازل می شود. یعنی به نماز ادامه بده و در مخالفت با او از او پیروی نکن.

"و هرگز بر هیچ یک از آنان هنگامی که درگذشت نماز مخوان و بر سر گور او مایست؛ چرا که اینان به خداوند و پیامبر او کفر ورزیده اند و در نافرمانی مرده اند" (توبه، ۸۴).

به نوشته زمخشری محمد بر گورهای منافقان می ایستاد و برای آنان دعا می کرد. رهبر منافقان در حال احتضار از پیامبر خواست تا او را در لباس خود دفن کند و بر او نماز بگذارد. پس از مرگش، فرزندش پیامبر را خبر کرد. وقتی پیامبر خواست نماز را آغاز کند، این آیه نازل شد. زمخشری می نویسد که پیامبر برای جبران برخی از اعمال گذشته اش منافقان را گرامی می داشت و در پیرهن خود دفنشان می کرد.

۶ - هشدار درباره عدم ابلاغ وحی: برخی آیات قرآن به گونه ای است که گویی محمد برای به دست آوردن دل مشرکان و کافران- یعنی ایمان آوردن آنان- قصد تغییر در وحی الهی یا عدم ابلاغ بخشی از آن را داشته است:

"مبادا از بیم آن که بگویند چرا بر او گنجی نازل نمی شود، یا فرشته ای همراه او نیامده است، برخی از آنچه بر تو وحی شده است، فروگذاری و دل تنگ داری؛ تو فقط هشدار دهنده ای و خداست که کارساز هر چیزی است" (هود، ۱۲).

پیامبر دلتنگ بود از این که مخالفان نه تنها ایمان نمی آوردند، بلکه پیام را ریشخند می کردند. به گفته زمخشری معنی آیه این است که چه بسا می خواهی از بیم آن که آن را نپذیرند و سست بینگاردند، بخشی از رسالتی را که یافته ای رها کنی و به آنان نرسانی.

"و بسا نزدیک بود که تو را از آنچه بر تو وحی می کنیم **غافل کنند** تا چیزی غیر از آن را بر ما بربندی؛ و آن گاه تو را دوست گیرند. و اگر گامت را استوار نداشته بودیم، چه بسا نزدیک بود که اندک گرایشی به آنان بیابی. در آن صورت دو چندان [عذاب] در زندگی دنیا و دو چندان پس از مرگ به تو می چشاندیم آن گاه برای خود در برابر ما یآوری نمی یافتی. و نیز نزدیک بود تو را از این سرزمین به فریب و فتنه به جای دیگر بکشانند، تا تو را از آنجا آواره کنند، آنگاه پس از تو جز اندکی نمی پاییدند" (اسراء، ۷۶-۷۳).

زمخشری دو شأن نزول ذکر می کند که ثقیف و مشرکان درخواست ایجاد تغییر در آیات قرآن را با پیامبر در میان نهادند تا با او دوست شوند. می گوید پیامبر سکوت کرد و عمر شمشیر کشید که شما آتش در دل پیامبر برپا کرده اید. سپس آیه نازل شد. **معنای آن این است** که نزدیک بود تا تو را بفریبند تا چیزی به نام ما (خدا) بگویی که ما نگفته بودیم، و هشدارهای ما را به نوید و نویدهای ما را به هشدار تبدیل کنی. اگر ما تو حفظ نمی کردیم، نزدیک بود که به نیرنگ و مکر آنان نزدیک شوی.

"و اگر بر ما سخنانی می بست دست راستش را می گرفتیم. سپس شاهرگش را قطع می کردیم و هیچ یک از شما مدافع او نبود" (حاقه، ۴۷-۴۰).

طباطبایی در **المیزان نوشته** که خداوند پیامبر صادق را این گونه تهدید می کند، نه مدعیان کاذب نبوت را.

"و اگر بخواهیم آنچه به تو وحی کرده ایم، از میان می بریم؛ آن گاه در آن برای خویش در برابر ما نگرهبانی نمی یابی" (اسراء، ۸۶).

"و [این] قرآنی است که آن را بخش بخش فرو فرستاده و چنان که باید و شاید نازل کرده ایم تا آن را به آهستگی و درنگ بر مردم بخوانی" (اسراء، ۱۰۶).

"و در [بازخوانی] قرآن پیش از به پایان رسیدن وحی آن شتاب مکن؛ و بگو پروردگارا مرا دانش افزای" (طه، ۱۱۴).

"زبان را به [بازخوانی وحی] مجنبن که در کار آن شتاب کنی. گردآوری و بازخوانی آن بر عهده ماست. و چون آن را باز خوانیم، از بازخوانی اش پیروی کن. آنگاه بیان آن بر ماست" (قیامت، ۱۹-۱۶).

۷ - طلب آمرزش گناهان: برای عموم مسلمانان قابل قبول نیست که پیامبر مرتکب گناهی شده باشد که به خاطرش از خداوند طلب بخشش کند. اما این نوع آیات در قرآن وجود دارد و مفسران آنها را با ترفندهایی تأویل کرده اند.

به گفته مفسران- از جمله طبری و زمخشری در کشاف - فردی به نام طعمه بن ابیرق، زرهی از فرد دیگری دزدیده و به گونه ای صحنه سازی کرده بود که سرقت به گردن یک یهودی بی گناه بیفتد. پیامبر می خواست یهودی یاد شده را حد بزند که آیات زیر نازل شد:

"ما کتاب آسمانی را به راستی و درستی بر تو نازل کردیم تا [بر مبنای آن و] به مدد آنچه خداوند به تو باز نموده است، بین مردم داوری کنی، و مدافع خیانت پیشگان باش. و از **خداوند آمرزش بخواه** که خداوند

آمرزگار مهربان است. و از کسانی که بر خود خیانت روا داشته اند، دفاع مکن که خداوند خیانتگران گنهکار را دوست ندارد" (نساء، ۱۰۷-۱۰۵).

زمخسری نوشته است که طلب آمرزش برای آن است که می خواست یهودی بی گناه را مجازات کند. دو آیه دیگر قرآن نیز خطاب به پیامبر همین تکلیف را کرده اند:

"و برای گناهانت آمرزش بخواه" (غافر، ۵۵).

"برای گناهانت آمرزش بخواه" (محمد، ۱۹).

شیخ طوسی نوشته "کسانی که صدور صغایر را از انبیا جایز می شمارند برآنند که معنایش این است که که از خداوند برای صغیره ای که از تو سر زده است استغفار کن. و خداوند از نعمت عظیمی که بر انبیا ارزانی داشته بوده است، برآنان توبه از صغایر را تکلیف فرموده است"، اما شیعه این نظر را قبول ندارد. زمخسری هم در تفسیر آیه ۱۹ سوره محمد نوشته است: "برای گناهان خویش و آیین خویش آمرزش بخواه".

"خداوند از تو درگذرد، چرا پیش از آن که حال راستگویان بر تو معلوم گردد و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی" (توبه، ۴۳).

"و پروردگارت را در بامدادان و شامگاهان در دلت به زاری و ترس و بدون بانگ برداشتن، یاد کن و از غافلان مباش" (اعراف، ۲۰۵).

منابع شیعی و سنی این حدیث را از پیامبر اسلام نقل کرده اند: "إنه لیغان علی قلبی وانی لأستغفر الله فی الیوم مائة مرة: همانا که قلبم را غباری می پوشاند و من روزی یکصد مرتبه از درگاه خدا آمرزش می طلبم" (صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج ۸، ص ۷۲؛ سنن ابی داود، ابو داود، ج ۱، ص ۳۳۹؛ المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۵۱۱؛ مستدرک الوسائل، محدث نوری، ج ۵ ص ۳۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۱۷ ص ۴۴).

منابع شیعی در روایتی گفته اند که پیامبر روزی ۷۰ مرتبه توبه می کرد:

" كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبْعِينَ مَرَّةً قَالَ قُلْتُ كَانَ يَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ يَقُولُ وَ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ وَ أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً: رسول خدا (ص) در هر روز هفتاد بار از خدا عز و جل طلب آمرزش می نمود و به درگاه خدا عز و جل هفتاد بار توبه می کرد (راوی) گوید: گفتم: او می فرمود: استغفر الله ربی و اتوب الیه؟ در پاسخ فرمود: هفتاد بار می فرمود: استغفر الله، أستغفر الله، و هفتاد بار می فرمود: اتوب الی الله، اتوب الی الله" (الكافی، ثقة الاسلام کلینی ج ۲ ص ۵۰۴؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص ۳۸۳؛ وسائل الشیعة، شیخ حر عاملی، ج ۷، ص ۱۷۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۸۴، ص ۱۱).

۸ - **آرزوی دست نیافتنی محمد:** محمد بسیار دوست داشت و حریص بود تا همه به اسلام بگردند و مومن شوند:

"شاید که تو از آن که مردم مومن نمی شوند، خود را به نابودی می کشانی" (شعرا، ۳).

"و چه بسا تو جان خود را در کار و بار ایشان [از شدت تأسف] می فرسای" (کهف، ۶).

آیات متعدد قرآن این آرزو را ناممکن به شمار آورده است:

"و اگر پروردگارت [به اراده حتمی] می خواست تمام اهل زمین ایمان می آوردند. پس آیا تو مردم را به اکراه و ا می داری تا مومن شوند؟ و حال آن که هیچ کسی را نرسد که جز به اذن الهی ایمان آورد" (یونس، ۹۹-۹۸).

"و بیشترینه مردم، ولو تو سخت بکوشی و بخواهی مومن نمی شوند" (یوسف، ۱۰۳).

"ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند" (هود، ۱۷).

"اگر بر هدایت آنان حریص باشی [بدان] که خداوند کسی را که بیراه گذارد، به راه نمی آورد و ایشان یآوری ندارند" (نحل، ۳۷).

"و بر آنان اندوه مخور، و از نیرنگی که می ورزند دلتنگ مباش" (نمل، ۷۰).

"مبادا جان تو از حسرت خوردن برایشان بفرساید، بیگمان خداوند به آنچه می کنند آگاه است" (فاطر، ۸).

"تو هر کس را که دوست داری هدایت نمی کنی؛ بلکه خداوند است که هر کس را که بخواهد هدایت می کند و او به راهیافتگان داناتر است" (قصص، ۵۶).

خدای قرآن در نهایت و اکنش عتاب آمیز به این آرزو نشان داده و می گوید:

"و اگر رویگردانی آنان بر تو گران می آید، در صورتی که می توانی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی و برای آنان معجزه ای بیاوری [چنین کن] و اگر خداوند می خواست آنان را بر طریق هدایت فرا می آورد؛ پس از نادانان مباش" (انعام، ۳۵).

پیامبر قصد داشت تا چنان معجزاتی بیاورد تا آنان به اسلام ایمان بیاورند، خداوند به او می گوید از جاهلان و کسانی که خلافتش را می خواهند نباش.

"پس از آنچه اینان می پرستند، **سردرگم مباش**، اینان جز به شیوه ای که پدرانشان [خدایان و بتان را] می پرستیده اند، نمی پرستند" (هود، ۱۰۹).

۹ - **نهی از شگفتی از نعمت های کافران:** تفاوت وضعیت زندگی مومنان و مشرکان نیز گویی موجب شگفتی محمد شده بود:

"گشت و گذار کافران در شهرها تو را نفریبد" (آل عمران، ۱۹۶).

"گشت و گذار آنان در شهرها تو را نفریبد" (غافر، ۴).

زندگی دشمنان اسلام در ناز و نعمت از یک سو، و محنت و مشقت و تنگی زندگی مومنان از دیگر سو، موجب تعجب بود.

"و اموال و اولادشان تو را به شگفتی نیندازد، جز این نیست که خداوند می خواهد به این وسیله در دنیا عذابشان کند و در حال کفر جانشان به در رود" (توبه، ۸۵).

"به چیزی که اصنافی از آنان را به آن بهره مند گردانده ایم، چشم مدوز، و غمخوار آنان مباش و با مومنان فروتنی کن" (حجر، ۸۸).

به نوشته زمخشری خداوند به محمد می گوید: "به تو نعمت بزرگی ارزانی شده است که از هر نعمتی، هر چند هم که بزرگ باشد، در برابر آن کوچک و ناچیز است و آن نعمت، قرآن کریم است که تو می باید به آن احساس بی نیازی کنی و چشم به کالای زودگذر دنیوی ندوزی".

"به چیزی که اصنافی از آنان را به آن بهره مند گردانده ایم چشم مدوز که تجمل زندگی دنیوی است تا سرانجام آنان را بدان بیازماییم، و روزی پروردگارت بهتر و پاینده تر است" (طه، ۱۳۱).

نکته جالب توجه این است که زمخشری نوشته که نگرستن به زخارف دنیوی جرو "طبیعت" انسان است و آدمی بدان چشم می دوزد تا سیر شود. اگر این مدعا صادق باشد، با توجه به انسان بودن پیامبر، کاری خلاف طبیعت خود صورت نداده است.

"کافران را هرگز در این سرزمین به ستوه آورنده [ی مومنان] میندار، و سرا و سرانجام آنان آتش دروزخ است، و بد سیر و سرانجامی است" (نور، ۵۷).

"و خداوند را از آنچه ستمکاران می کنند، غافل میندار؛ جز این نیست که [حساب] آنان را تا روزی که دیدگان در آن خیره شود، واپس می اندازد" (ابراهیم، ۴۲).

۱۰ - برخورد های تبعیض آمیز با فقراً : امری که در بند پیشین گذشت، و واکنشی که اشراف به پیروان محمد نشان می دادند، گویی در رفتار محمد انعکاس یافته بود:

"و کسانی را که پروردگارشان را بامدادان و شامگاهان [به نیایش] می خوانند و خشنودی او را می جویند [از خود] مران؛ چیزی از حساب آنان بر تو و چیزی از حساب تو بر آنان نیست که برانی شان و از ستمکاران شوی" (انعام، ۵۲).

"و دستت را [از شدت بخل] برگردنت مبنده، و نیز بسیار گشاده اش مدار که ملامت زده و حسرت زده بنشین" (اسراء، ۲۹).

"روی ترش کرد و اعراض نمود. از آن که آن نابینا به نزدش آمد. و تو از کجا دانی، چه بسا او پاک می شد. یا اندرز می شنید و آن اندرز به او نفع می داد. اما کسی که توانگر است تو به او روی می آوری. و اگر هم [او] پاک نشود، زیانی نبینی. و اما کسی که شتابان به [نزد] تو آمد و او [از خداوند] بیمناک بود. تو از او غفلت می کنی" (عبس، ۱۰ - ۱).

مفسران اهل سنت- مانند طبری، زمخسری، میبیدی، امام فخر رازی، قرطبی و...- مخاطب این عتاب را حضرت محمد می دانند. محمد با سران مشرک قریش در حال گفت و گو بود و امید داشت که آنان مسلمان شوند. فردی نابینا به نام ابن ام مکتوم وارد شده و با صدای بلند به پیامبر می گوید که از آنچه خداوند به تو آموخته است بگو و به من بیاموز. پیامبر برای آن که سران مشرک قریش گمان نبرند که تمامی پیروان او از افشار اجتماعی پائین هستند، روی در هم کشید و به سردی با او برخورد کرد. این آیات عتاب آمیز همزمان نازل شد. به نوشته زمخسری در کشف، پیامبر پس از آن هرگاه آن فرد را می دید می گفت: "خوش آمدی، ای کسی که خدا درباره او مرا عتاب قرار داد".

"و آنچه به آن علم نداری پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل هر یک در آن کار مسئول است. و در زمین خرامان راه مرو، چرا که تو نه هرگز زمین را توانی شکافت و نه از بلندی هرگز سر به کوهها توانی رساند. همه این ها، کارهای بدش در نزد پروردگارت ناپسند است. این از آن حکمت هاست که از سوی پروردگارت بر تو وحی شده است، و در جنب خداوند، به خدایی دیگر قائل مشو، که سرانجام ملامت زده و مطرود به جهنم درخواهی افتاد" (اسراء، ۳۹ - ۳۶).

"در جنب خداوند، خدایی دیگر قائل مشو، که نکوهیده و بی یار و یاور بنشیند. و پروردگارت امر کرده است که جز او را میرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، و اگر یکی از آنها، یا هر دو آنها در نزد تو به سن پیری برسند، به آنان حتی اف مگو، و آنان را مران و با ایشان به نرمی سخن بگو" (اسراء، ۲۲ - ۲۳).

۱۱ - نفی خیانت: قرآن خیانت در تقسیم غنیمت های جنگی را از پیامبر نفی کرده و گفته است:

"و هیچ پیامبری را نمی سزد که خیانت روا دارد" (آل عمران، ۱۶۱).

فخر رازی نوشته که آیه دو گونه خوانده شده است. مطابق خوانش اول معنای آیه این است که "پیامبر را نمی رسد که خیانت کند". مطابق خوانش دوم، بر او خیانت کنند. برای خوانش اول ۶ شأن نزول آورده و در توضیح آنها می نویسد: "باید دانست که بنابر روایت نخستین مراد آیه نهی از این است که رسول چیزی از غنیمت را از یارانش برای خود پنهان کند، و بنابر روایات سه گانه دیگر مقصود نهی خیانت است بدین معنی که بعضی عطا بکند و به بعضی دیگر نه".

زمخسری هم مطابق یک خوانش و شأن نزول نوشته است: "می تواند مبالغه در نهی پیامبر اکرم از آن باشد که آن حضرت پیشقراولانی را فرستاد و آنان غنایمی به دست آوردند و آن را تقسیم کرد و به آنان چیزی نداد و این آیه نازل شد. یعنی هیچ پیامبری را نرسد که به گروهی عطا کند و گروهی دیگر را محروم سازد، بلکه او باید به صورت برابر تقسیم کند و از محروم داشتن برخی از سپاهیان برای بیان اهمیت امر و زشت بودن آن، به "غلول" تعبیر شده است".

تفسیر مفسران معتزلی و اشعری گذشته از این آیه قابل توجه بسیار است.

۱۲ - **حکم واقعی یا حکم به ظاهر:** پیامبر داور نزاع ها بود. طرفین سخن گفته و پیامبر حکم صادر می کرد. در مواردی حکم پیامبر اشتباه بود. قرآن هم به این موارد استناد کرده است:

"و اگر لطف و رحمت الهی در حق تو نبود، گروهی از ایشان کوشیده بودند که تو را گمراه کنند و در واقع کسی را جز خود را گمراه نکنند و کوچکترین زیانی به تو نرسانند و خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و [به وحی خویش] به تو چیزی را که نمی دانستی آموخت و لطف الهی بر تو بسیار است" (نساء، ۱۱۳).

شان نزول آیه مربوط به داوری پیامبر در یک نزاع است که یکی از طرفین می کوشد پیامبر را فریب دهد. به گفته زمخشری پیامبر فکر نمی کرد که مسأله به صورت دیگری باشد و حکم به ظاهر کرد، اما خداوند از طریق وحی وی را از اسرار آگاه کرد.

مفسران معتقد به عصمت و علم غیب، ادعا می کنند که پیامبر به علم غیب خود توجه نمی کرد و صرفاً بر اساس شهادت طرفین و ظاهر حکم صادر می کرد. او مکلف به استفاده از علم غیب خود نبود. اما آیا وضع و حال فرد دارای علم غیب با وضع و حال فرد عادی یکسان است؟ آیا می توان از تمامی امور مخفی و پنهانی عالم انسانی آگاه بود و مانند دیگران زندگی کرد؟

درباره انحصار علم غیب به خداوند پیش از این سخن گفته شد. محمد بن عبدالله انسان بود نه خدا. اگر از همه زمان ها آگاه بود، سخنانی بر زبان نمی راند که با علم و فلسفه آیندگان تعارض داشته باشد. اگر دارای دانش مطلقه بود، فرامینی را امضا نمی کرد که در آینده تبعیض، خشونت، نقض حقوق بشر و اخلاقاً ناموجه به شمار رود. حضرت محمد کاملاً انسان بود. قرآن او را به پایداری فرا می خواند:

"پس همچنان که دستور یافته ای پایداری کن و نیز هر کس که با تو روی به سوی خداوند آورده است [چنین کند] و سرکشی مکنید" (هود، ۱۱۲).

زمخشری در این مورد نوشته است: "از ابن عباس روایت کرده اند: هیچ آیه ای از آیات نازل شده بر رسول خدا مانند این آیه بر آن حضرت سخت و دشوار نیامد و از این روی فرمود: سوره های هود و واقعه و دو دیگر (نبأ و تکویر) مرا پیر کردند" (زمخشری، **تفسیر کشاف**، ترجمه مسعود انصاری، ققنوس، جلد دوم، ص ۵۵۷).

انسانی بود که تجربه هایش بر او فشار وارد می آوردند. اگر انسان نبود، دعوت به پایداری فاقد معنا بود. مدعای انسان جایز الخطا بودن پیامبر با شواهد درون متنی و برون دینی تأیید می شود. مدعای رقیب، نه پاسخگوی پرسش های عقلانی برون دینی است، و نه راهی جز تأویل ده ها آیه در پیش دارد.

منبع: رادیو زمانه، ۲۱ و ۲۸ خرداد ۱۳۹۴